

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

مقام

در بیان فضائل و مناقب
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تعالى شأنه عن الشرح والبيان وقدس بيانه عن النطق واللسان باس

ای آنکه سعی منظم و نشاری

نثر از تو مرخرو و مسجع عاری

اے منظر حق آیه نوری بخدا

تو منشی انشائے ظهوری بخدا

عبد الزراق بن محمد اسحق اعین سورتی غفر الله له ولهما معروض میدارد که درین پیام حکیم بعضی

از اغزہ تحقیق و تفتیح محاورات و مصطلحات کلام متانت الیتام فاضل ندحر عالم قبحی السلف

نتیجہ الخلف شاعر بے ہمتانستی یکتا سالک سالک تازہ ادائی مالک مالک سخن پیراے

بکرمواج نکتہ انگیزی و گہر ریزی نورالدین محمد ظہوری ترشیزی رجوع بکتب لغات مشتمل

فرہنگ جهانگیری و سراج الاصطلاحات و مصطلحات الشعرا و بران قاطع و منتخب اللغات و غیرہ

کہ حاوی مصطلحات محاورات شعراے متاخرین اند و مردم و ہر سہ و بیاجہ و بخر خود زمانہ بازار از کلام

آن مقند امون سخن یکجا نموده به تصحیح و ترتیب آن پرداختہ و از بسکہ نسخاے غلط بسبب خطاے

ناسخان حکم نسوخ و تشند بصحت رساند یک نسخہ مجلد ساختہ تا آنکہ در سنہ یکہزار و دصد و از وہ مجبہ سے

از بسکہ
جلد ساختہ و نسخہ
را کہ خود است
از نسخہ و بیان
است بیان او را
در زبان
در وقت
از زمانہ
بسیار
مطهرات
ظاہر
این
تخلص
طاف
از انوار
نشد
فاسد
بجای
و جلد
پان

که عبارت کلام ظهیری با وده تاریخ اوست قلیل فراغت دست وادامید از خوانندگان بالضاف
 آنست که این را از شرح اساتذہ نینکاشته بل وستمائے لی لضافتی این مامور معذور پنداشته
 بهر جا که خلل و زلل در یابند بچشم اصلاح ملاحظه فرموده رفع مفسده آن نمایند و من الله التوفیق
 والا ستغاثه از اینجا که اکثر مقدمات این خطبه بزرگتر علل احتیاج میدهند و در ضمن شرح
 اختلاط آن خالی از تشویش ذهنی نمی نمود لہذا بر سه مقدمه فرو گذاشته شد **مقدمه اول**
 و در ذکر احوال مصنف و موجب تالیف خطبه کتاب نوری و غیره مقدمه دوم در بیان
 نعمات موسیقی مقدمه سوم در ایراد برخی از صنائع و بدائع نظم و نثر پاره از تراکیب
 و در مضمون بنده متاخرین که استطلاع بران موجب بصیرت لطافت معانی و صناعت کلامی را
المقدمه الاولى فی ذکر احوال المصنف صاحب مراتب الخیال می آرد که نورالدین ظهیری
 اصلش از خطبه ترشیر است که در نواحی سیردار واقع شده و بعد از تکمیل فنون و تحصیل علوم
 بطریق ساحت از راه دریای بلک دکن افتاده ابراهیم عادل شاه تحت نشین بیجا پور
 عاشق شده و در مدح وی نظم و نثر بکلی تمام نوشت چنانچه لازم و استعارات بل اعرفات
 وی زبان زواریاب دانش است و سلطان ابراهیم نیز بکفن عبارت وی فرستاده و در
 انعامات فاخره گردانید چنانچه در خطبه گلزار ابراهیم مصنف اشعاری بیان نموده سلطان عادل شاه
 مدت العمر وی را با خود میداشت خطبه کتاب نوری که در علم هندی تصنیف کرده سلطان
 مذکور است او نوشته دستگاه سخن را بجائی رسانیده است که الان خیال جدان روزگار همه
 معتقد اویند نقل است که روزی در مجلس شیخ ناصر علی سرهندی که در خیال سندی دعوی
 ارجندی میداشت مذکور شعرای سلف بیان آرد بود گفت بر گردین بتیری از ظهیری نمایده
 شخص گفت چرا اینچنین میفرمایید یکی از قدما شیخ نظامی گنجویست که سخن او بفهم ظهیری هم نرسیده باشد
 ناصر علی گرم بشده گفت بلکه ظهیری آن سخن را قابل فهمیدن ندانسته باشد اما باعتقاد مولف
 این اوراق اگر بالقرن و التقدر این حرت راست هم بوده باشد بر زبان آوردن غلامان

کلام ظهیری احوال و این
 عبارت بسیار عجیب و غریب
 که سال قریب در این
 خان باقی نماند و این
 انقضای این خطبات
 معاف از این
 باین اوقات
 در این
 و الا قدور
 در این
 احوال
 اش
 آگاه کردن

از دم تیغ نگه تن به پیدن دهم
 از روش جلوه آه بآه انگنم
 بند نقابے کشم تیغ و ترنج آورم
 از غش و خار رسه جیب گلستان کنم
 فرق بر دیم پیش دست نگه داشت زخم
 گوشه و امان آه ماه تہ کوہ ضعف
 نگره ایوان وصل گرچه ندارد و کند
 بہر تماشا سے حسن در رہ شب از عشق
 توتہ پرہیز اگر دشکستن درست
 آمدہ نزدیک لب حرف کسی دوریت
 چشم نشد چہرہ خیر ویدہ بصقل برم
 محل دل در حرم پائے بد امان کیشد

سرمہ حیرت کشم دیدہ بدیدن دهم
 وز خلش عنبرہ خون بجکیدن دهم
 یوسف و یعقوب اکث بریدن دهم
 برگ گل و لاله را نوک خلیدن دهم
 در پس زانو سے حیف لب بگزیدن دهم
 اشک بک گام را پائے دویدن دهم
 نالہ شبگیر را تار رسیدن دهم
 فاختہ عقل را بال پذیردن دهم
 محضر ناموس را از یب دریدن دهم
 گربن ہر مو سے را گوش شنیدن دهم
 رام نشد و حشہ دل بریدن دهم
 منجے امید را از تحب بریدن دهم

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مقامات ظهوری

لا کذب بکائنات
کار و بار
که بنده است از من که بایستم
که زانی را بران و منی زرد و دونه
نیل نشود که بایستد از بایست
یکایک از این فقه محفل دونه
بلغت رود و اسرار این فصل
بچوگان در اندیشه و این بایست

۶

حسب ادب این بند خدای
ای این زبان شده اند
۵۵ بعد از آوردن
۵۶ عقاب با فتح و
۵۷ فغان مع غار و در
زینت بنیاد

نخت ظهوری مجد دهن دولت گرفت | باز و اقبال راز و کشیدن و هم
سبب اینکه این قطره بی آب دوره بتیاب جوش ریا و چرخ آفتاب نیند نظر رفت اثر تر
منظر الطاف الهی مورد اعطاف بادشاهی حضرت افادت و افاضت بنیاد حقایق و معارف
ملک الشعراجا مع معقول و منقول حاوی فروع و اصول مقرب حضرت انخافیه المخاطب شعر
ابوالفیض فیضی مد ظله العالی است که ملجعه طور افاضتش چراغ دانش روشنت بر شمع سحاب
افادتش ریاض خرم و مری شکر نعمت بر تبشیر بر زمه و اسے سخن پروردگار آن حب حق
حک و صلاح کلک کر لکش بر دیباچه کلام عدیم السهوان لزم و ثابت آجسته فائمه خواتم هر روز از دیدنخت
نخن شسته و بیاوردن نامه گوهر بر و نعتی از چهره قدر هنر رفته شاهین لفظ معنی شکاران بال تقویت
ایستادش سمرغ و نر و ناکته نگین کلامان در فضا و تحسین انصافش طاوس خرام بصیرت
بر کلام ناقص عیاران در بوت گداز و مینادی تمیزش پاس معانی کوه خردان بقدر کلیم الفاظ و راز
وزبان کلک اسطی نراوش نکته لایحه یونانی و در مجلس موزر با نذاش خراسانیان همه هندوستانی
از لطافت و رطوبت کلام معجز نظامش خواندن جوهر نصارت و شیندن به طراوت بر آورده شکر

چون نظم ثریا دی تبه و نظمی چون کوب مرصوه شمره قطعه | آگشته از رتبه تفکرو آسان پایه ستان سخن

آفتابی کردی زارایش	ما به باد شدی کتان سخن	شد از خانه شکسته نویر	موسیائی بر استخوان سخن
گل زخم زول هفت و	چون و غنچه در کمان سخن	بجز طوفان بجز غلظه	چون در جام امتحان سخن
بنجه و نقش جوگر و دند	بگشتن و در میان سخن	نست طبع نکته در اوش	بر سر پای و داستان سخن
فکار بر پایه سخن خیرش	میر شکیب کاروان سخن	نتوان ظلم بر توانی کرد	جدا عدل تهران سخن
لفظ بهلونه و زود و اثر	هر جا ضبط پاسبان سخن	دیوان حقایق بنیانش عالمیست مشحون از	

دلائل قدرت ایزدی و جهان نیست ملو از شواهد سخن آفرین سرمدی در بوستان بزم اجساد شده
گل نازک در بر و میدان در میدان رزم اعدانیزه زخم جگر در قد کشیدن از عقاقیر تلخ موعظ
کلام غفلت محاذت آگاهی بباد تازیانه نصالح توسن حرون نقش گرم جولان خوش راه

زاد بدن " طعنه
 یعنی در آستان " طعنه
 باطن فرم و برین اخلاص و دوام " طعنه
 طعن باطن بجای طور آفتاب " طعنه
 ششید بوسه " طعنه
 معجزهای خود رویش عروسی آن
 سهرت از یاد کنی از لطف " طعنه
 دیکشن " طعنه
 بیگانه است " طعنه

۱
 سنو یا باغ فرام دروایت
 سخت تلخ و اسهال گوارش
 بکوبایش نه ز او دیدار
 بیرون آید غسل صفت
 ۲ یعنی این چیزها
 سر زنده است اما
 و آنچه تحلیل شد و غذا
 و غیره کنه ناز است و نه
 کفتر گرید است و طبع
 ۳ است استهای اشما

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

در یک غزل ز جی نافست بخت
 مگر تاب هوا و دگر گشته خود را
 چه کرده اند درین شهر فرقه شاعر
 قرار معنی شاعر چه داده اند گویا
 برات خوشدلی این شکسته باقی چند
 مرنبدل گنج بیجا حق گزاری ما
 اگر در صله گوهر شنا بنهند
 همیشه نفیس گداز ز عالم لایا
 خراب نداده او کس نیم سیرم
 چه برگذات تقدم بجهت صدقنا
 محمودیم نه حیانت که اگر روز
 که هم درازی از سلب گشت پنهان
 گرفته کینه ز جامی دگر بدل و تر
 قضا نرغیته بر فرق شمشیرا
 با تمام قدر و ز عیش بدست
 خدا جمیع مغان تو مخصوص مرا
 سجده دائمی بود مناسبین
 دست برین نکند شعله انگیزی
 دلغ از جگر نقد بر بگنجته دو
 شامای همه این دو پاک را
 شراب شفق و زخم شام از دست

رسید جان بلیم از یوست سودا
 بهر نزل تا خاطرت اگر نگفت
 که هست قدل شان با جرح و صنا
 نشسته بر سر خوان بلا فقیهانه
 نوشت خاتمه بر بر غصه
 برای فروش زین از پسر ستم از
 نداده دشمنان حق شاعر گدا
 بدح گرچه بر صیم بصیرت و ادب
 ز شکاپ روان نیاز شاخدا
 ز دور انیمه هر روز عسیرین جوهر
 نهد ستیره ام گشت لب غوا
 فلک نیت امر و زاده است عمرت
 ندارد انیمه از ارتقا بلیت ا
 همیشه تا شکند دریا ض طبع بشر
 ز غصه باو سیه همچو منبل سودا
 اشعار خشم ترا زده خود کرده بدین رقم
 کرد پیری مدانیک نجیدین رقم
 رباعی از خیم هوس طبع قیاس است
 کا مشد و ز با شیب افتاده است
 شریاده طارم تاک را
 گویند این مطلع ساقی ناملا و مقطع جوا به افتاده است و بچکین حال

تقاضای مرضی از این یار بدست
 بچند بیت دگر جمع حیرت بکش
 خراب ک و تیر اکابر عصم
 کشته ز دهل آندگی ز جام ضیا
 که نکر زبان در رعایت شاعر
 چو کاخ مع نام کس کند بنا
 از ان لقب شد این قوم گدا که بند
 عبث نمی نهم آینه بر کف اعی
 فیض اهل زمان عیب کمی دارد
 ز بهر طایفه حقیقت نه هر گناه وفا
 زمانه بافته بهر لباس من قصه
 که پوشش و خورش است نداده فرو
 جوا هر یک بیا تو رخت نکرت من
 را قضا قضا زرد و خیز صفر
 ز لکه مرز مغلس نگردد ارد
 پنه در گوش نهادم شنیدین رقم
 بنجد امیکد از خاک جگر سوختگان
 بار است دان مانه چپ افتاده است
 از ساقی نامه دست شنوی
 که خورشید اصورت جام از دست
 گویند این مطلع ساقی ناملا و مقطع جوا به افتاده است و بچکین حال

این غزل از جی نافست بخت
 مگر تاب هوا و دگر گشته خود را
 چه کرده اند درین شهر فرقه شاعر
 قرار معنی شاعر چه داده اند گویا
 برات خوشدلی این شکسته باقی چند
 مرنبدل گنج بیجا حق گزاری ما
 اگر در صله گوهر شنا بنهند
 همیشه نفیس گداز ز عالم لایا
 خراب نداده او کس نیم سیرم
 چه برگذات تقدم بجهت صدقنا
 محمودیم نه حیانت که اگر روز
 که هم درازی از سلب گشت پنهان
 گرفته کینه ز جامی دگر بدل و تر
 قضا نرغیته بر فرق شمشیرا
 با تمام قدر و ز عیش بدست
 خدا جمیع مغان تو مخصوص مرا
 سجده دائمی بود مناسبین
 دست برین نکند شعله انگیزی
 دلغ از جگر نقد بر بگنجته دو
 شامای همه این دو پاک را
 شراب شفق و زخم شام از دست

بستی بوسلیک بلند می خیزد و از هر چهار نغمه حاصل شود چهارم گوشت بستم اول و فتح ثانی و آن از
 بستی حجاز و بلند می نو خیزد و از نغمه حاصل شود پنجم ماده آن از بستی کوچک بلند می عراق خیزد و از پنج
 نغمه حاصل شود ششم ششاز و آن از بستی بزرگ بلند می رها می خیزد و از شش نغمه حاصل شود
 باید دانست که گوشه چهل و شصت است از جمله آنچه برین نحیف تحقیق پیوسته و ریختن ثابت نماید و پنجم
 شکوک فیه بود ترک داده اول بهار نشاء دوم غریب سوم سوار چهارم غمز و پنجم بیات ترک ششم
 سرفراز هفتم بسته نگار هشتم بیات گردانیه نهم نهاده و دهم صفایاز و یازدهم دلبرد و از دهم
 اوج کمال سیر و دهم نگار چهار و دهم وصال پانزدهم شهری شانزدهم عشیران هفدهم غزال هجدهم
 عشرت انگیز نوزدهم بحر کمال بیستم اصلی بیست و یکم اعتدال بیست و دوم گلستان بیست و سوم
 تبریز کبیر بیست و چهارم حیرت بیست و پنجم جامی بیست و ششم روح انزلی بیست و هفتم
 حیرت بیست و هشتم معتدله بیست و نهم معنوی سی ام پهلوی فائده در بیان اصول و مجوز مختلفه
 که بهندی آنرا مال گویند باید دانست که بحسب قرار داد افغانی عجم هفده اصل است
 و آنرا بحر و دائره نیز گویند اول محسن دوم بحر ترک ضرب و آنرا ترکی نیز گویند سوم بحر و دیک
 چهارم بحر و در پنجم بحر ثقیل ششم بحر خفیف هفتم بحر چار ضرب هشتم بحر و زشتان نهم بحر مائین دهم
 بحر ضرب الفتح یازدهم بحر فاخه دوازدهم بحر خیر سیر دهم بحر نیم ثقیل چهاردهم بحر افر پانزدهم
 بحر ارصد شانزدهم بحر مل هفدهم بحر نرج بدانکه لغات را بر طبق روز ماه سال سی صد
 و شصت مقرر نموده اند لا مانع از دیاده من الامتن احاجات و صاحب مرات انخیال و در
 که نزد حکما می هند در ایجاد و ابتداء آن اختلاف بسیار است تا بحدی که در قدم و حدوث آن
 نیز اختلاف کرده اند جمیع اصل آنرا از نا هید متفرع ساخته ابدی از لی گویند این وایت نزدیک
 باشاره سلطان المشایخ که فرمود کلام حق را در روز میثاق با هنگ پور بی شنیدم و از نیست
 که بسیار از موسیقی انا هند در مبالغه و بطان بسرحد غلو و اسراف شافیه سرایس گویند
 و فرقه دیگر بر حدوث آن قائل بوده از قسم هند که توسط مکانات صورت پذیرست میثا ز

لا بد از این که در این کتاب
 فیروز دینیه یقین از بند نه
 ای نیست کدام باز داشت
 زیارتی آن نجات یاب
 صد و شصت از این
 بود اگر از سبب نشان
 بالکسریان و همد
 است و او
 ۱۲
 ۱۳
 این لغات
 صحیح است با نظم و وزن
 و این نام خداست
 نغمه خداست

درین شانیه نیز اخلافت گرو سپه کیشن خوا بر او کونس که فر از واسه شهر متحران و دست کنند
 و این قول ضروری بطلانست چه کیشن را آنچه مشهورست بیش از چند لگ مد و ده که غنی و ان شهاب
 زمان شیر و نشان را بدان می فریفت بخاطر نبود و آن آگ هندی شهرت تمام دار و اما آنچه بیشتر از این
 دکن بران اتفاق دارند آنست که مادی و سر حلقه و یوان آفاق بود و جمیع دیوان اطاعت بلکه طاعت
 و پرستش و لازم می شد از آنجا شش و دوی سی پی که با هر دیو پنج تن از آنها مقرر بودند و مخصوص
 و هر یکی در وقت خاص از اوقات شبانه روزی باشکست معین پرستش و میگردند ام راگ و راگنی
 بر اسمی همان جماعت مقرر گردید و اوقات خواندن نیز همان دستور قرار یافت و باقی از این
 دوسه راگ و راگنی یا شش راگنی بهم رسیده و آنرا چهار جا گویند بجا از حساب شمار افزوست حکم کرد
 و از آن ترکیب انواع لغات تکلم توان نمود و آن آمیزش و ترکیب تصرفات حضرت انست
 و بعضی گویند که تعداد چهار جا بموجب استادان کن چهل و نه هزار است چنانچه شیخ عالم در کتاب
 خود که موسوم باد هوئل ساخته بتفصیل ذکر نموده و بطر زاین جماعت هفت سرست از هفت
 سر گویند در نوع بشر هیچ احدی از متقدمین و متاخرین زیاده از سه سر نخواهند و باقی چهار سر خا
 دیوانست و درین هفت سر مقام است که آنرا کرام گویند اما در انتقال آگ و دیوان با فسان و در
 از است طائفه گویند که در ایام پیشین یوان را با فسان مواجهه اخلاط بوده و نایکان کن علم را در آن
 هنگام از آنها گرفته اند و این قول مطابقست بر وایت موزحان که گفته اند گیومرت و در مقام
 پس از دیوان محاربات صعب بود و او بسیاری از آنها قتل رسیدند از آن هنگام دیوان متوهم گردید
 بجهال و در شت افتادند و از نظر انسان مستور گشتند و زعم کردند و هر آنکه دیوان همیشه از آدمی مستور بودند
 حیوانات را حاد الناس ظاهر شدند لیکن ملک و کن نسبت بلکه های دیگر دیوانست آنها را بر و در
 و جاد و حاضر نموده علم موسیقی تعلیم میگرفتند و مدت ها سے مدید و عهد های بعید لغات بهمان
 دیوان که آنرا سنسکرت گویند در مدح مادی و سپهرش که کنیش نام داشت و به شای و دیگر دیوان
 ساخته به نیت پرستش میخواندند چه در معابد و چه در مجالس اهل دول همین سم بودند و آنرا

۱۰ نام سر کجیا
 ۱۱ نام راجه کجیا
 ۱۲ بای مخطوط
 ۱۳ اسای
 ۱۴ از لفظ
 ۱۵ هفت
 ۱۶ هفت
 ۱۷ هفت
 ۱۸ هفت
 ۱۹ هفت
 ۲۰ هفت
 ۲۱ هفت
 ۲۲ هفت
 ۲۳ هفت
 ۲۴ هفت
 ۲۵ هفت
 ۲۶ هفت
 ۲۷ هفت
 ۲۸ هفت
 ۲۹ هفت
 ۳۰ هفت
 ۳۱ هفت
 ۳۲ هفت
 ۳۳ هفت
 ۳۴ هفت
 ۳۵ هفت
 ۳۶ هفت
 ۳۷ هفت
 ۳۸ هفت
 ۳۹ هفت
 ۴۰ هفت
 ۴۱ هفت
 ۴۲ هفت
 ۴۳ هفت
 ۴۴ هفت
 ۴۵ هفت
 ۴۶ هفت
 ۴۷ هفت
 ۴۸ هفت
 ۴۹ هفت
 ۵۰ هفت
 ۵۱ هفت
 ۵۲ هفت
 ۵۳ هفت
 ۵۴ هفت
 ۵۵ هفت
 ۵۶ هفت
 ۵۷ هفت
 ۵۸ هفت
 ۵۹ هفت
 ۶۰ هفت
 ۶۱ هفت
 ۶۲ هفت
 ۶۳ هفت
 ۶۴ هفت
 ۶۵ هفت
 ۶۶ هفت
 ۶۷ هفت
 ۶۸ هفت
 ۶۹ هفت
 ۷۰ هفت
 ۷۱ هفت
 ۷۲ هفت
 ۷۳ هفت
 ۷۴ هفت
 ۷۵ هفت
 ۷۶ هفت
 ۷۷ هفت
 ۷۸ هفت
 ۷۹ هفت
 ۸۰ هفت
 ۸۱ هفت
 ۸۲ هفت
 ۸۳ هفت
 ۸۴ هفت
 ۸۵ هفت
 ۸۶ هفت
 ۸۷ هفت
 ۸۸ هفت
 ۸۹ هفت
 ۹۰ هفت
 ۹۱ هفت
 ۹۲ هفت
 ۹۳ هفت
 ۹۴ هفت
 ۹۵ هفت
 ۹۶ هفت
 ۹۷ هفت
 ۹۸ هفت
 ۹۹ هفت
 ۱۰۰ هفت

[illegible]

297
10/10/10
10/10/10

در بیان معنی و تقصیبات بر هر مخرج طریفین باشد پنجم بر هر رس بیایه موحده کسوره
 و تحتانی زده معروف و راس ممله یعنی سروری که از سخاوت و شجاعت و حمدی باشد و آنرا
 دان جد و دیانا مند ششم بیهانک رس بیایه موحده مفتوح و پای زده و دان مفتوح و آنرا
 و اندیشه هفتم بی بجهت رس بیایه موحده کسور و تحتانی زده معروف و پای موحده مفتوح و پای
 و تاسه ثمانية ساکنین مخلوط التلفظ و سین ممله موقوف یعنی کرامت که از دیدن خیر و نالما
 جمع باشد ششم او بجهت رس بالف مفتوح و دال ممله ساکن و پای موحده مضموم و پای و تاسه
 ثمانية ساکنین مخلوط التلفظ یعنی عجایب باشد نهم سانت رس سین ممله و الف مفتوح
 و تون ساکنین و ثمانية مشدده موقوف التلفظ یعنی وحدانیت ذات حق و صفات او باشد
 شاعر هندی زبان خود در یک بیت اسامی اینها بترتیب بیان نموده و و هر ه گن
 سنگار رسو مانس رس کرنا و دره جان + بر بیهانک بی بجهت رس و بجهت سانت یکجان
 المقدمة الثالثة في بيان اقسام النثر و ذكر الصناعات الكلامية و التكرير الفارسية
 في محاورات المتأخرين و مما يناسبها

شده معنی خفگی و نجش و تقصیبات بر هر مخرج طریفین باشد پنجم بر هر رس بیایه موحده کسوره
 و تحتانی زده معروف و راس ممله یعنی سروری که از سخاوت و شجاعت و حمدی باشد و آنرا
 دان جد و دیانا مند ششم بیهانک رس بیایه موحده مفتوح و پای زده و دان مفتوح و آنرا
 و اندیشه هفتم بی بجهت رس بیایه موحده کسور و تحتانی زده معروف و پای موحده مفتوح و پای
 و تاسه ثمانية ساکنین مخلوط التلفظ و سین ممله موقوف یعنی کرامت که از دیدن خیر و نالما
 جمع باشد ششم او بجهت رس بالف مفتوح و دال ممله ساکن و پای موحده مضموم و پای و تاسه
 ثمانية ساکنین مخلوط التلفظ یعنی عجایب باشد نهم سانت رس سین ممله و الف مفتوح
 و تون ساکنین و ثمانية مشدده موقوف التلفظ یعنی وحدانیت ذات حق و صفات او باشد
 شاعر هندی زبان خود در یک بیت اسامی اینها بترتیب بیان نموده و و هر ه گن
 سنگار رسو مانس رس کرنا و دره جان + بر بیهانک بی بجهت رس و بجهت سانت یکجان

المقدمة الثالثة في بيان اقسام النثر و ذكر الصناعات الكلامية و التكرير الفارسية
 في محاورات المتأخرين و مما يناسبها

بدینکه کلام منشور سه قسم است مرخر و سجع و عاری رجز بفتحین نوسه از شعر کوتاه وزن شش بار متفعلن ا
 گویند و خلیل گوید رجز در اصل شعر نیست بلکه کثرت بیت است و در اصطلاح اهل انشاء مرخر
 کلامیست منشور که وزن اردو سجع مذکور و پنجو غزلی سرف اوقات سبب ذکر و ایهب کار سازده
 خرج انفا س جزو کرد و کردگار عین و سر کماست و پس علی هذا شر مرخر اگر چه قسمیست از اقسام
 نثر اما انقدر مستعمل و متداول نیست سجع در لغت آواز کردن کبوتر و قمری و آواز کردن شتر ماده
 و سخن با قافیه گفتن و در اصطلاح عبارت از برابر بودن و لفظ او آخر فقرتین است چنانچه آواز
 قمری و کبوتر موافق یکدیگر میباشد و آواز آخر کلمتین اگر چه موافقت یکدیگر سجع گفتند این
 قسم بود بیه قسم ستواری و مطرب و متوازن توازی با هم برابر شدن و ستواری با هم برابر
 شوند و در اصطلاح سجع متوازی برابر بودن و لفظ در قرآن و آخر فقرتین است در وزن عدد حروف بحر و

روے چون لفظ کل و دل و مخموری و مخجوری و غیر هم و امثال آن سجع مطرف موافق بودن و لفظ
 در قرآن اواخر فقرتین ست بحروف روے مختلف چون وقار و اطراف و مال و منال و امثالهم
 سجع متوازن و آن موافق بودن و لفظ در قرآن اواخر فقرتین ست در وزن و عدد و حروف
 بحرف روے مختلف چون اعمار از راق و خیر و تمیز و وجود و غفور و هو شیار و در مسانه
 و نظائر آن از محاسن سجع قصر فقره شمرده اند از اسمعیل بن عمار پسر پند ما حسن السجع یعنی
 چه چیز ست فو ترین سجع گفت ما خوف علی السمع یعنی چیزیکه سبکتر نماید بر سمع نهایت قصر فقره مقصود
 حسن السجع آنکه هر فقره دو کلمه باشد چنانکه ابروان نجسته کلید در باس بسته اگر چه بعضی از ارباب
 صنایع بر آنند که حروف ادوات هم که در اواخر فقرتین اتفاق افتد بحفظ مراتب سجع مثل بود و فرمود
 سجع نگا دارند اما بیشتر از اصحاب صنایع و رباب سجع کلام را بحروف ادوات سجع ساختن کاکت
 آن صنعت اندیشیده اند آهنگ بران دارند که حروف ادوات اصلا فقرتین را در کلام اتفاق نیفتد
 و در اواخر فقرتین در اے الفاظ جائز السجع ادوات غیر جائز انچه از زبان صدور نموده رضای
 حق خواهد بود مثال ترکیب جائز السجع انچه از زبان معجز بیان گرامت صدور یافته پایه مراد کونی مکان
 بل عین منت ایند مناسبت دیگر آنکه تعداد الفاظ حروف هر دو فقره و مصرع و رقت و کثرت مساوی
 باشد اگر در هر مقام این رعایت میسر نیاید هر فقره الفاظ و حروف آن زیاده باشد در فقره ثانیه آورده اند
 فقره ثانیه تا چندی حروف زیاده باشد جائز داشته اند و ایراد و لفظ یک وزن مثل صحیفه شریفه و نطقه انطقه
 که آنرا تضمین مزدوج گویند و جنب یکدیگر مستحسن شمرده اند چنانچه مخفی و محجب پوشیده و پنهان علی بد القیاس
 و قرینه دو لفظ یک معنی از حسن کلام فرا گرفته اند و دیگر آنکه مکرر ادوات و الفاظ از کرامت وضع پذیرفته اند
 شرفای آنست که از شروط مرجز و سجع و عاری و بسلاست و متانت مربوط و بفضاحت و بلاغت
 منوط و بصنایع و بدائع شامل و زوار باب انشا مروج و متد اول باشد اما از جمله صنایع یک صنعت
 تر صبیح است که معنی آن در پارسی نشانیدن جواهرست در چیز و در اصطلاح بلغا عبارتست از آنکه
 منشی یا شاعر بخشهای سخن را خانه خانه نماید و در برابر کلمه کلمه بیارود که متساوی الوزن و متوافق القوافی باشد

۱۰ رکات بافتح
 ۱۱ مست و ضعیف شدن
 ۱۲ منتخب ادوات
 ۱۳ جمع ادوات بافتح
 ۱۴ هم و در
 ۱۵ بنفج و ف آورد
 ۱۶ اند و سبب حصول
 ۱۷ بیات الفاظ اند
 ۱۸ از تثنی
 ۱۹ خوب و عجیب
 ۲۰ متداول یعنی
 ۲۱ دست

تجنیس تمام آنست که دو کلمه یا بیشتر در نظم و یا در شعر آورده شود در قرائت و کتابت مثل یکدیگر باشد
و در معنی متغایر و در حرکات و سکنات میان ایشان اصلا تفاوت زیادتى و نقصان نباشد و حیدر
راست بیت چون عشاق من غمیده خون افشان ترم به چهره بینی هر زمان از اشک خون افشان ترم به
لفظ ترم تجنیس تمام است تجنیس ناقص آنکه دو لفظ یا زیاده در کلامی بیاید که در حروف متفق باشد و در حرکات
مختلف و آنرا تجنیس محترف نیز گویند چون علم و علم که اول معنی دانستن است و دوم بمعنی نیزه است
تجنیس ناقص آنکه دو کلمه متجانس که در کلام واقع شود یکی از دیگرى بحر فنی زائد باشد خواه اول خواه اوسط
خواه او آخر چنانکه لفظ زار و نزار در اول و کار و کنار در اوسط و لفظ نال و ناله در آخر و قسم آخر را
بذل نیز خوانند بصیغه مفعول از تذیل معنی دامن در از کردن تجنیس مرکب آنکه از دو لفظ متجانس
که در نظم یا در شعر واقع شده یکی از آنها بر اصل وضع باشد و دیگرى مرکب بسبب ترکیبى مانند او گردد
و این بر دو قسم است اول آنکه هر دو لفظ در کتابت و عبارت متشابه باشند این را تجنیس متشابه
خوانند چنانچه نیاز آرد و نیاز آرد قسم دوم آنکه هر دو لفظ متجانس در عبارت متشابه باشند و در کتابت
مختلف و این را تجنیس مفروق نیز گویند چنانچه ترسائی منسوب به ترسا و لی ترسائی بمعنی به خوف
تجنیس مکرر آنکه در او از اجتماع دو لفظ متجانس پیلوی هم بیایند و او بود که در صدر یکى از آنها حرف
زیادتی هم باشد و این تجنیس مزدوج و تجنیس مرد و نیز گویند مثال اول همچون لفظ هزار و هزار که
مکرر در آخر بیاید و مثال ثانی همچون لفظ گلزار و نار تجنیس سطر ف آنکه کاتب دو لفظ بیارد
از یک جنس که در همه حروف موافق باشند مگر در حرف آخرین همچون شراب شراب فائده اگر حروف
مختلف قریب المخرج باشد مطرف مضارع مانند و اگر بعید المخرج مطرف لاحق گویند تجنیس خط
آنکه دو لفظ یا زیاده در کتابت موافق باشند و در تلفظ مباین چنانکه مسکین مشکین و این جمله
هفت باشند باعتبار اقسام و الاشتقاق در لغت شگافتن و در اصطلاح بلفظ آنکه
کلماتى جمع کرده شود که حروف آنها در گفتار متقارب و متجانس یکدیگر باشند و بهتر آنست که
از یک کلمه مشتق باشند اکثرى از فصحا این را بر سه صفت بشمرده اند و از جمله تجنیس شمارند

[illegible]

19

[illegible]

فقط مذکور شود آنرا ایهام مرشح گویند چنانچه بیت ما هم این هفته شد از شهر و بیستم سالیست حال
 هجران توجه دانی که مشکل حالیت به که مراد از ماه اینجا معنی غیر مشهور باشد که معشوقست و هفته
 و شهر و سال مناسب معنی مشهور بآن معنی مذکور شده و اگر مناسب معنی غیر مشهور مراد فقط مذکور شود ایهام
 مجر و گویند چنانچه قول سعدی بیت بخورده توان آتش افروختن پس آنکه درخت کهن سوختن
 که مراد از خورده معنی غیر مشهور است که اخگر باشد و سوختن و افروختن که ملازم اوست مذکور شد و اگر
 مناسب بهر دو معنی مذکور شود موشح خوانند چنانچه بیت بود در خط تو حرفی بهماش صد کان لعل
 که ابن مقفله بود شتریش در یا قوت به که مراد از یا قوت در اینجا معنی غیر مشهور است که نام یک از
 خوشنویسان باشد و حرف مناسب معنی غیر مشهور است و کان و لعل مناسب معنی مشهور بآن مذکور
 شده که ذاقیل و حق انیت که در تعریف ایهام بجای معنی مشهور و غیر مشهور قریب بعید گرفته شود
 کما مر و هذا لا یخفی علی ارباب المعانی التشبییه باند کردن چیزهای را بچیزهای در وصفی پس آن چیز که او را
 تشبییه کنند مشبه بفتح با گویند و آنرا که بدان تشبییه کنند مشبه به خوانند و آن وصف را وجه تشبییه
 گویند و لفظیکه دلالت بر تشبییه کند چون مثل و مانند و غیره ادوات تشبییه گویند و مجموع امری
 مشروط را ارکان تشبییه نامند اگر وجه تشبییه در کلام مذکور نشود آنرا تشبییه محمل گویند و اگر شود تشبییه
 مفصل و نیز اگر حرف تشبییه مذکور نشود تشبییه مرسل و اگر نشود موقوف چون زلف هندو زلف چون هندو
 این صنعت بر هفت قسم بود یکی تشبییه مطلق که آن بجزمانند کردن است همچون مانند و گویی و پنداری امثال
 آن دو تشبییه کنایه که چیزهای را بچیزهای تشبییه کنند کنایه یعنی بلفظ مشبه به کنایت کنند از مشبه و تشبییه
 در عبارت نباشد و حرف تشبییه در کلام نیاید سوم تشبییه مشروط که وجه تشابه بشرط موقوف باشد که
 اگر چنین باشد چنین باشد چهارم تشبییه عکس که دو چیز را تشبییه کنند آنرا بدین و این را به آن پنجم
 تشبییه تسویه که دو صفت از خود دو صفت از محبوب بیک چیز تشبییه دهد باید که وجه تشابه در هر دو صفت
 موجود باشد ششم تشبییه اضمار آنکه چیزهای را بچیزهای تشبییه کنند و چنان ظاهر نمایند که تشبییه مقصود
 نیست بلکه چیزهای دیگر است و فی الواقع تشبییه مطلوب باشد هفتم تشبییه تفصیل چنان

فقط مذکور شود آنرا ایهام مرشح گویند چنانچه بیت ما هم این هفته شد از شهر و بیستم سالیست حال
 هجران توجه دانی که مشکل حالیت به که مراد از ماه اینجا معنی غیر مشهور باشد که معشوقست و هفته
 و شهر و سال مناسب معنی مشهور بآن معنی مذکور شده و اگر مناسب معنی غیر مشهور مراد فقط مذکور شود ایهام
 مجر و گویند چنانچه قول سعدی بیت بخورده توان آتش افروختن پس آنکه درخت کهن سوختن
 که مراد از خورده معنی غیر مشهور است که اخگر باشد و سوختن و افروختن که ملازم اوست مذکور شد و اگر
 مناسب بهر دو معنی مذکور شود موشح خوانند چنانچه بیت بود در خط تو حرفی بهماش صد کان لعل
 که ابن مقفله بود شتریش در یا قوت به که مراد از یا قوت در اینجا معنی غیر مشهور است که نام یک از
 خوشنویسان باشد و حرف مناسب معنی غیر مشهور است و کان و لعل مناسب معنی مشهور بآن مذکور
 شده که ذاقیل و حق انیت که در تعریف ایهام بجای معنی مشهور و غیر مشهور قریب بعید گرفته شود
 کما مر و هذا لا یخفی علی ارباب المعانی التشبییه باند کردن چیزهای را بچیزهای در وصفی پس آن چیز که او را
 تشبییه کنند مشبه بفتح با گویند و آنرا که بدان تشبییه کنند مشبه به خوانند و آن وصف را وجه تشبییه
 گویند و لفظیکه دلالت بر تشبییه کند چون مثل و مانند و غیره ادوات تشبییه گویند و مجموع امری
 مشروط را ارکان تشبییه نامند اگر وجه تشبییه در کلام مذکور نشود آنرا تشبییه محمل گویند و اگر شود تشبییه
 مفصل و نیز اگر حرف تشبییه مذکور نشود تشبییه مرسل و اگر نشود موقوف چون زلف هندو زلف چون هندو
 این صنعت بر هفت قسم بود یکی تشبییه مطلق که آن بجزمانند کردن است همچون مانند و گویی و پنداری امثال
 آن دو تشبییه کنایه که چیزهای را بچیزهای تشبییه کنند کنایه یعنی بلفظ مشبه به کنایت کنند از مشبه و تشبییه
 در عبارت نباشد و حرف تشبییه در کلام نیاید سوم تشبییه مشروط که وجه تشابه بشرط موقوف باشد که
 اگر چنین باشد چنین باشد چهارم تشبییه عکس که دو چیز را تشبییه کنند آنرا بدین و این را به آن پنجم
 تشبییه تسویه که دو صفت از خود دو صفت از محبوب بیک چیز تشبییه دهد باید که وجه تشابه در هر دو صفت
 موجود باشد ششم تشبییه اضمار آنکه چیزهای را بچیزهای تشبییه کنند و چنان ظاهر نمایند که تشبییه مقصود
 نیست بلکه چیزهای دیگر است و فی الواقع تشبییه مطلوب باشد هفتم تشبییه تفصیل چنان

باشد که در کلام چیزی را بچیز تشبیه نمایند و باز از آن جوع نموده مشبه ابر شبهه به ترجیح دهند
 تفصیل نماید حسن التعلیل آنست که اثبات کنند صفت جهت چیزی را و ادعا کنند جهت ثبوت آن
 صفت علتی و سبب مناسب آنکه فی الواقع سبب نباشد اما جهت اعتباری لطیف سبب سازند الیه جوع
 عبارتست از آنکه مسلّم کلامی گوید و جهت لطیفه از آن جوع نماید و برگردد و بخلاف او گوید و چنان
 انصار کند که گویا اولاً بخطا گفته بود ثانیاً از آن برگشته تجاّیل العارف این صنعت چنانست
 که مسلّم چیزی را و لذت خود را تاوان ساخته اظهار کنند که چنین است یا چنانست چیزی را که مانند او باشد
 نقد او کند البتّه عبارتست از آنکه مسلّم در امری مبالغه نماید و از حد اعتدال تجاوز کند
 بعدیکه ثبوت آن مستبعد یا محال باشد تا سامع را گمان شود که آن مرد در آن صنعت غیر متناهیست
 و آن بر سه قسم بود اگر آن مدعا ممکن است بحسب عقل و عادت آنرا تبلیغ گویند و اگر ممکن است از رو
 عقل و محالست بحسب عادت آنرا اغراق نامند و اگر محال باشد عقلاً و عادتاً آنرا غلو خوانند
 اللفظ و النشرع در فارسی پیچیدگی و نشر را گفته کردن و در اصطلاح چنانست که ذکر کنند
 متعدد و چند را بعد از آن بیارند چیزی را که با آنها تصق دار و بر تعیین عتاد می و جدان مع که هر یک که
 هر که هم متعلقست بنا بر مناسبتها باز خواهد بست و این بر دو قسمست یک مرتبه نشر بر ترتیب لغت باشد اول
 با اول و دوم با دوم و علیّه فی القیاس قسم ثانی از لغت و نشر آنکه نشر بر ترتیب نباشد این دو کو
 یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس لغت باشد و آنرا معکس ترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر
 مختلف در هم باشد و آنرا مختلط ترتیب نامند سیاق الاعداد این صنعت چنانست که نشی چیزی
 چند را که هر یک از آنها بنفس خویش معنی داشته باشد بر یک نسق بیارند مثلاً الصفات آنست
 که کاتب چیز را بصفات مختلف متواتر و متوالی یاد کند خواه باستقلال چنانچه بیت خداوند بخشنده
 و دستگیر + کریم خطا بخش + پوزش پذیر + خواه باعتبار تعلقات چنانکه شعر یا قوت بها لعل رخا
 عینچه و لانا + شمشاد + قد آسیمبر آفت جانا + العجب آنست که در کلام چیزی را تعجبنا بدستگفتارد
 المدح للوجه این را اسباع نیز گویند و آنچنانکه مادی مدوح را بوجهی ستاید که مستلزم

۲۱
 از قدوس و زلف و زیباب
 بآب و دوم و سی و پنجل
 جلد از خداوند بخشنده
 و مدح و ستایش
 و در اصطلاح چنانست که ذکر کنند
 متعدد و چند را بعد از آن بیارند چیزی را که با آنها تصق دار و بر تعیین عتاد می و جدان مع که هر یک که
 هر که هم متعلقست بنا بر مناسبتها باز خواهد بست و این بر دو قسمست یک مرتبه نشر بر ترتیب لغت باشد اول
 با اول و دوم با دوم و علیّه فی القیاس قسم ثانی از لغت و نشر آنکه نشر بر ترتیب نباشد این دو کو
 یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس لغت باشد و آنرا معکس ترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر
 مختلف در هم باشد و آنرا مختلط ترتیب نامند سیاق الاعداد این صنعت چنانست که نشی چیزی
 چند را که هر یک از آنها بنفس خویش معنی داشته باشد بر یک نسق بیارند مثلاً الصفات آنست
 که کاتب چیز را بصفات مختلف متواتر و متوالی یاد کند خواه باستقلال چنانچه بیت خداوند بخشنده
 و دستگیر + کریم خطا بخش + پوزش پذیر + خواه باعتبار تعلقات چنانکه شعر یا قوت بها لعل رخا
 عینچه و لانا + شمشاد + قد آسیمبر آفت جانا + العجب آنست که در کلام چیزی را تعجبنا بدستگفتارد
 المدح للوجه این را اسباع نیز گویند و آنچنانکه مادی مدوح را بوجهی ستاید که مستلزم

میج دیگر باشد و صفتی دیگر از صفات حمید است یا او کرده آید تا بمجدوح بدو وجه میج حاصل شود
تسلیم تقدیم اللام علی المیم وقیل لکسها والاول اصح من الثانی آوردن شے محبت این نعمت
چنانست که کاتب در اثنا کے کلام اشارہ نماید بقصد یا شعر ^{یا} ^{عمر} افضل الکلام قبل الا تمام
این احشونا منذ آن چنانست کہ مکمل در کلام معنی آغاز کند پیش از آنکہ انمعنے تمام شود سخن در میان
آرد کہ معنے مقصود بے اتمام باشد انگاہ تمام ساختن آن معنے مشغول گردانیدن را سه مرتبہ
است یکے شروع یکے در میان کلام لفظی آرد کہ زاید بر اصل مطلب شد و آوردن او مفادہ بود
و شوکر از سلاست بیرون برد دوم شو متوسط و دوما نیست کہ آوردن کلام مقرر شد اگر چه زائد
بر اصل مقصود باشد اما در سلاست بیت نقصان نکند بودن یون و برابر بسوم شو ملحق و اینجا نیست
کہ آوردن شو بسبب حسن کلام بود و سخن اباحت نمیشد و معنی راز نیت دهد و این قسم اکثر دعا
میباشد التفات دیدن انسانست از جانبی بخانه و در اصطلاح بلغا تغیر کلام است علی حد
الطریق من الطریق اثلثه تکلم و خطاب و غیبت باشد یعنی تغیر کلام از طریق بقیه بطریق دیگر
از طرق سه گانه نمودن مثلاً اولی بطریق خطاب سخن گفت بعد از آن بغیبت آیند و همچنین از غیبت
به خطاب روند و به تکلم آیند و علی هذا القیاس از طرفی بطرفی رجوع کنند مثل نمایند این بر
شش قسمت کرد عدل از غیبت بخاطرم عدل از غیبت تکلم سوم عدل از غیبت تکلم چهارم عدل از تکلم
بخاطاب پنجم عدل از خطاب تکلم ششم عدل از خطاب بغیبت عبد الواسع بانسوی در رساله
عنوا بط کلیة فارسیہ بر صاحب نزہت الصنائع ایراد نماید کہ مصنف از شرط قید آخر کہ متبصر شیخ
راحد باشد و تعریف التفات غافل شده و شورش قسم را تریب امشد داوه کہ هیچ یکی از ان التفات
و سے نذر و وقوع این قسم خطای صحیح کہ بجگونه محل حسرت از ازان مرد غرور بسیار بعید میباشد
نتیجہ کلامه الاستعاره در لغت طلب غایت است و این نوع غیبت از مجاز و در اصطلاح عبارتست
از آنکہ لفظی کہ معنی حقیقی داشته باشد نشانی یا شاعران معنی میدهد و بجای دیگر سبیل عار
استمال کنند شرط است کہ لغایت بصید الفهم نباشد تا سخن بار و نقی نباشد مثل

[illegible]

و در حرف سر سباد که پذیر و چنانچه از عقل نجیب عقل عجیب کرده که تا بوده در پیش و در میان رفته
و مانند سبیل سبیل لطیفیل حیل نموده و عظمی هذا القیاس یقیس مراعاة النظیر این اتوا فوق و تناسب
نیز گویند و آن چنانست که شاعر جمع کند امور را که با هم مناسب باشند مانند ماه آفتاب
و گل و بلبل و تیر و کمان اشغال آن رعایت تناسب عام است در هر امری که باشد از
ادوات و صفات افعال و غیر ذلک الا استخدا هم آنست که در عبارت لفظ مشترک آرد
و ربط چنان بد که از آن لفظ معنی مفهوم گردد پس از آن ضمیر آرد و بدان معنی دوم مراد گیرد
شعر هست دستان در سپاهت ال درستم چاکرت + و بدان گیری جهان الحرب خدعه
گفته اند + از مصرعه اول مفهوم میگردد و دستان پدر رستم مراد است از لفظ بدان معلوم میشود که مکرر
مقصود است حسن المطلع آنست که اول کلام خواه نثر خواه نظم مطبوع و مصنوع بود و کلمات
بفعال نیک اختر از آن بد واجب باشند و متاخرین حسن مطلع بر بیت ثانی اطلاق میکنند تفریع
آنست که متعلق چیز را حکمی اثبات کنند بعد از آن که آن حکم اثبات کرده باشند متعلق دیگر سوا
آن مثال شعر نام آن آسمانین بخشد بگوش از استماع + همچنان که طلعت او چشم را آسایش
احتجاج بدلیل آنست که صفت یا مقدمه ایراد کنند و آنرا برهان عقلی یا نقلی ثابت گردانند
مثال شعر بنام انیر و تو خود باشی و گر برهان کسی جوید + قدرت سروسازلفت سبیل و
رنج گل درین گلشن + غیر ازین در قدما صنایع و بدایع بسیار شائع بود که در سالها با
عروض و قوافی و خلعت درین مان اکثری از آن مشرک شده ناچار این فقیر بر همین قفایت
اکتفا نموده اگر بچشم تامل ملاحظه فرمایند زیاد تر ازین در کلام آن جامع فنون متقدمین متاخرین
دریابند اکنون شمه از انداز متاخرین بیان نمایم بدانکه لفظ گرفتار معروف و معنی گرفتاری
نیز آید مثال غزالی مشهوری شعر کس بخوبان بر بجهه گرفتار سباد + بچکس ایچنین قوم گرفتار سباد +
اے گرفتاری سباد بر شخص مخفی نیست که مصدع معنی بهم فاعل و کذا بالعکس اکثر در کلام فارسیان
مستعمالت مثال شعر در گیتی رضایت خبر سفله و دن + که هم دن نواز است هم سفله پرور +

[illegible]

رضانیت اے نیست جیاتے شعر عطیہ فیض رسا نیست عفو جرم پذیر بہر جہت رضا نیم
عم چرا داریم + رضائیم اے راضی ایم ارسلان شعر جادو چشم و ہندو خالت + نیکند اشکار و پنهان
وزد + اسے زردی شعر زلف اور ابرو ن از دل نغیر + موبو شعر مسار بالستی + او شعر مساری
بالستی زلالی شعر خزانہ نش بقصر خوشن بزد + بہشتی را بہمان ہمین برد + او بہانی ہمین
کمال خجندی شعر شب آن مہ بوثاق کہ فرو مے آید + گر بہمان من آید چہ نکو نو آید + اسے
بہانی من سلیم شعر بر نیر خون سلیم و بر و فراغت باش + کسے بھجو توئی این گمان اردہم +
اسے فارغ باش و گیر اکثر لفظ جمع را فارسیان معنی اعتبار کردہ بلفظ جامع سازند و این در
قدام است و در متاخرین بیشتر خیال کہ لفظ داخل کہ بمعنی محل و ظاہر است بمعنی مفرد اعتبار نمودہ
بجامع ساختہ اند شمن تاثیر شعر عجب با سہم بھجوبی سر آمد + داخلہا خوشی را درآمد + سید شرف
شعر طلای رنگ یا قوت سر شک و آہن بکیان + دل آشفگان وار و ز کوہ عنم داخلہا +
و ازین عالم است لفظ احوالہا و قایقہا و اما لہا و اشارہا ساتھ و حسن تاثیر شعر او کردہ حال خود
عیان از صکوت احوالہا آئینہ دار بہتیت تغیر ہا در حالہا + و دیگر حوازشان ولت کنی نیست + و قایقہا
قرآنرا چہ دانی + صاحب شعر مرید صاحب میر دم سامان نو میدہا کتم زلفش بدستم میدہا سر شدہ
اما لہا یوسف الہ شعر قفل سواں است در کف رشتہ اما لہا می خورد صبا گر و تابیگ گرہ زودا شود +
بچنین بر بعض الفاظ با وضعت الفاظہ بمعنی ظرفیت گاہ و خانہ زیادہ کنند چنانچہ حرگاہ و کتب خانہ
و منز گاہ و بندر گاہ و حرم سراجیل و خطاب باجنون گوید بہتیت از تو وشت مشران خوش
یا مال طفل کتب خانہ ات چشم نوال + زلالی بہتیت جو غنچہ سوی کتب گاہ ہم ہنگ + بغل بر خورد
و تنگی بعد رنگ + اصفی شعر ناقہ را میراند لیلے سوی منز گاہ خویش + ساربان رہہ حد سیکفت
و جنون سیکر نیست + عرفی شعر در حرگاہ دل و جگہ کہ طبع نیست + حاملہ مریم و خبر مریم اگر بہت عقیقہ +
و ازین عالم است وقت سحر گاہ کہ در کلام ساتھ واقع گشتہ حیاتی گیلانی شعر فغان بیل و وقت
سحر گاہ + حیاتی و دل نالان و شہما و بچنین فارسیان اکثر احوطی و آخر صیغہ اسم فاعل زیادہ کنند

۹
فصل پنجم در بیان
سبب و اثر و فواید
انجام مسکن و
نیز از اسباب و
الفاظ و از راه
مد و مع و
۲۵
پس لفظ
الا تا که
ول
۱۲

الکثر الفاعل مداد بقا بقا
وقا و قوا و قوا و قوا
اضافی با قافیه با سنان
فارسین و عربیان
افزاینده چنانکه از کتب
و کلام اساتید این
صنف گویند که این
بسم و در توحید و تبارکی
کاسه و کاسه و کاسه
اراده معنی نیست نه اند

مقدّمات ظهوری

۲۶

کنند چنانچه خداوند
میفرماید و قوا و قوا
منبت مراد بود و کزین
بابین به خلقت
معنی به بول حال
اعلم که آن
شسته کلان
چنانچه در کتب
و کلام اساتید
و کلام اساتید
و کلام اساتید

چنانکه قنادی و شاعری کسب شد و نیز در امتحان عالی راست شعر نماند پیش شاعرهای شسته شمع
مجاز و تشبیه از آن ام گیر و رسته جان و دیگر بر لفظ فارسی یا عربی که آخر الف باشد در حالت
اضافه و توصیف یا بعد الف زیاده میکنند چنانچه دریای فیض و صحرائ قیامت و او مجول
و معروف این حکم دارد و این قاعده کلیه است و گاهی بدون این و حالت نیز چنانچه جاس
و پاسبان و این مخصوص الفاظ فارسی است و در الفاظ عربیه دیده نشده مگر آنکه ملا عبدالرزاق قیاس
در یکجا لفظ عربی را به خطی آورده چنانکه میگوید شعر میں طرح تو برگ گل لاف زنده ز نازک
ز ناک حیاء و خدا چهره بهیایه را و در اول لفظ حیاست که در اصل بدون تمانیست این نهایت
عربیت دارد و چون در ذیل توانی الفاظ فارسیه آید شود حکم الفاظ مذکور ازند و درین شعر فائده
دیگر است که حذف حرف اشارت است چه مراد این بهیایه نیست و این قسم در مقام مذمت یا ترحم باشد
چنانچه گویند فلان شخص اسلام کردم بید و مطلق بجواب خبر و حجت و نیز گویند فلانی را بسیار زدند
مسکین صلا فریادی نکرد و یا دم نزد و این بنا بر دعا و آستانست که نسبت بید و می و سکینست غیر و و
کس که کوز نیست پس احتیاج اشارت نباشد نه فائده جلیله و دیگر در الفاظ با نسبت زیاده کنند
شل زرین و پارسین و زرینه و پارسینه و گیوه نمسوب بگیوه و ازین قسم در اکثر الفاظ یافته شد و دیگر گاهی
شراب بمجاز پیا له را گویند چنانچه یک با ده و دو با ده یعنی یک پیاله و دو پیاله کمال نهمندی شعر سابقا
با ده بگردان که ملولیم ز خویش + تاز مانے زمین هستی ما برگیرد و این از عالم تسمیه المحل با ستم است
و گاهی بر عکس آن نیز می آرند از تسمیه المحل با ستم محل چنانکه قاروره شیشه را گویند و حالا بر بول اطلاق
است و گاهی از ذکر خبر و اراده کل نمایند چنانکه سماک که جزو سیت از فلک نام منزله از منازل
قر و کر کنند و فلک مراد دارند و این بسیار است و گاهی بر عکس آن را از ذکر کل اراده خبر و دارند چنانکه
از ذکر زمین قطعه زمین مقصود باشد و دیگر ذکر خاص نمایند و اراده عام دارند چنانکه درین بیت شیخ
شیر از شعر است که ری که از خزانه غیب + گبر و ترسا و طیفه خور واری + از ذکر گبر و ترسا اراده عام است
از هر که کافر و غیر مومن باشد و دیگر قاعده جمع ذی روح و غیر ذی الروح در فارسی منصب نیست

کلیه نادر که جمع ذی الروح بالفت و نون باشد چنانکه هر کار با و بند با س خدا و اسپها و شتر با
 بالفت و هائیس آید و همچنین جمع غیر ذی الروح بالفت و نون همچون مردگان شبان و روزان
 نیز یافته شد پس آنچه شارح عربی در شرح متن گلستان تحقیق لفظ عالمیان گفته که قاعده در اخذ
 اسم جمع در فارسی آنست که اسم حالی نیست از آنکه اسم جامد است یا نه اگر جامد است جمع او با و نون
 مانند خران و اسپان و مرغان و بخت و یا پیش از الف و نون اگر در اسم با و ساکنه باشد عالمیان
 و آدمیان اگر در آخر و حرف است بکاف توسل نمایند مانند بندگان و اگر اسم جامد نیست بهما
 جمع کنند مانند آسمانها و زمینها و سنگها و سالها و اگر چیز است صاحب نمودن افزایش یا تجدید و نقصان
 قبول مینماید از ابر و وجه جمع کنند مانند درختان و درختها و لبان و لبها و شبان شها و روزان
 و روزها و جمله و چه نادر و لیکن بعد از تصنیف و تحسین در یافت شد که کلیه نیست و مفصل است
 الکرادی و در کتاب اساس لفظی باب و م که در مقایست نخست آورده که مخالف عد لغت
 که شیخ شیراز آورده هم گفتار خوش و لبان باریک + چه قیاس جمع غیر حیوانات بهاست چنانکه
 در و ما و خسار با و لبها و چشمها و لبان و رخان خلاف قیاس و قاعده است اما در ختان و خالت
 لغت از قبل و نخست منافی فصاحت نیست و همچنین عکس این جمع حیوانات بالفت و نون آمده است
 چنانکه سپان و خران و ستوران اگر کسی اسپها و خرا و ستور با گوید خلاف قاعده لغت است
 و بیکر کلمه که آخر و الف یا با یا باشد در حالت نسبت آن لغت با و یا را با و بدل کنند چون مصطفی
 و مرتضی و مصطفوی و مرتضوی و بانسه بانسوی و دلی و دهلوی و گاه هر خد و کنند چون مکملی
 و بنگاله و بنگالی و گاه هر کاف فارسی بدل نمایند چون خانه و خانگی و خزان و خزانگی و بیعانه و بیعانه
 و امثال آن و گاهی حرف ثالث را که یا باشد حذف نمایند چون مدنی فسوبینه و قمری
 فسوب بقریش و گاه هر الف و نون یا و کنند چون حقانی فسوب حق و ربانی فسوب رب گاه هر زائجه
 چون ازی فسوب بر دی مروزی فسوب بر و دیگر یک لفظ گاهی مفرد و جمع هر و آید چون مردم و
 دشمن مثال لفظ مفرد سعدی گوید بیت سگ اصحاب کعب و زو چند و پرنیان گرفت مردم شد

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چنانکه جمع غربتے شعرانی غربتی بیا یان ز ابد کجا نشیند + او بند زبد و تقوی با مردم قلندر + سعدی
شعر کو دشمن شوخ چشم و بیباک + تا عیب مرا بمن نمایند + و کسانیکه نماید بصیغه مضمر و منیا و نه غلط میکنند
کمال عبدالواسع انسوی و دیگر قاعده در عطف تراکیب فارسیه است که در او عطفه را از لفظ مخدوم
پس سازند و آخر مخطوف علیه او در لفظ مضموم میگردد و اند تا دلیل باشد بر حذف آن و از خط مخدوم
نمکنند تا بر ضم آخر مخطوف علیه دلالت کند و این وقتیست که در او عطفه بعد الف و ا و ق
نشود زیرا که در صورت وقوع بعد یکبار ازین دو حرف و او را بضم تحرک ساخته تلفظ نمایند کما
کمال شارح عربی فی شرح گلستان سعد شیرازی فی بیان جنی بیت بدایت از دست زبان که بر آید
که عده شکرش بد آید + دیگر جلای طبایا آورده که در لغت وری لفظ در و بر و ر و ا و استعمال
بدل یکدیگر می آیند چنانچه در آمدن معروف و معنی بر آمدن نیز گویند محمد قلی سیلی شعر در ابغرم صبحی
آفتاب صبحی که بخت ناسته بیدار من خواب در آید به شفائی شعر زه کرد کمان غمزه غماز شفاست
و در صله که عده این نیز در آید + در بیت اول و ثانی در آید و لیت غزلست صاحب مصطلحات الشعرا
در و غر نیز آید و آمدن را مخفف بدانند شمرده اند توجیه قیاسی است انتی و دیگر اضافت تشبیه را
عامه شارح فارسی باضافت بیانی غلط میکنند و اضافت تشبیه است که شبه به را بجانب شبه
اضافه سازند مثل نای و گلو و طبل سکرم و باران رحمت و صندوق سینه و ایا بر و مهر زمین و اطفال
شمار و کلاه شگوه و کمان ابر و و فراش باد و امثالها و اضافت بیانی است که مضاف الیه من مضاف
بیان آن باشد چنانکه نبات نبات و دیگر گاهی استعلا عام بجانب من نمایند فائد این اضافت آنست که
من مضاف الیه معلوم شود و چنانکه باد صبا نیز اگر که اگر باد تنها گویند معلوم نشود که آن باد کد است و
بوریا غیر آن چون اضافت واقع میشود بی تردید معلوم گردد که صباست و دیگر اگر ملاست در میان
صبا و مضاف الیه در اثبات مرضاف الیه را حقیقه باشد چنانچه خانه زید است و اسب عمر
ز اضافت حقیقی نامند و اگر محض اعتبار است باشد اضافت مجازی و استعاره چنانچه سر هوش
من فکر که اثبات سر و قدم بر آهوش و فکر محض اعتبار متکلم است یا بمعنی که هوش و فکر صاحب سر

تجربہ کرکے
بہنیں اللہ تعالیٰ سے دعا کریں کہ وہ
اسے قبول فرمائے

نام شاه صفی در توفیق
 در صوبی بادیه
 در توفیق
 بهر ادراک
 اشارت کردن
 و کشادن
 در بانی
 بهر ادراک
 و کشادن
 در بانی
 بهر ادراک
 و کشادن
 در بانی

۲۲

نوازش و آمار این وصف
ست که مویشی و کلاه

ما خلق مني وبعثني الى
معدن وادان اليك كبري
معدن وادان اليك كبري

آن منصف دل
میگرد و در خاک
میرود و انشا است که آنروز

۵۰ نمبر قیصر دین انشا اللہ

مات مشبه و نبات مشبه و
است و بیان آن

مدرسه جامعہ عربیہ اسلامیہ

[illegible]

۱۵ باضافت
 متغلوب و یای مسرور و طاهر
 خیا نیک از نفع حضرت موسی
 خدا شکر دارد ۱۱
 ۱۲ یای مدت ۱۲
 یای سبب قوت خلیفان
 پستان لطافت سر کشیده
 گوشت و راقدا و میگویی
 سر و پستان نامتائید سعدی
 شکر و جو و مشرب و قوت
 است ۱۳
 ۱۴ صاحب مدنی
 ۲۹
 صاحب نظر آن منتظر مدتی
 گردیده که اگر میل کسی
 خوانند غیر از نفع
 بعضی به آن است
 یافتن آن را فایده ندارد
 قوتش شکر است که در
 موی روح و خون و عرق
 راز و خفا و خفا و خفا

که ازین دست الفاظ بسیارست که بمعنی اسم فاعل و اسم مفعول هر دو آمده بفرینه مقام معنی در اد
علا هریشو و مثلاً کار ساز و عالمگیر و جهان آفرین و انش آموز و عالم سوز که بمعنی اسم فاعل است
و در بعض احیان همین الفاظ و ترکیب فاده معنی مفعول میکنند چنانکه گویند فلان کار خدا ساز شد
و همچنین فلان خدا گیر شد و این بگش خدا آفرین است فلان کار پیر آموز است فلان چیز خام سوز شد
و غیر آلا می بمعنی عیسر آلوده شده چنانچه درین بیت چو آن غنچه دها آن بد بگلگشت بد عیسر آلا می شد
بوم و پروشت بد و خصوص لفظ زیر آلا می که در کلام یکی از اکابر و شمار معجزات پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم در باب سخن آمدن نرغاله مسموم وارد است بیت آن پیمبر که بره بریان بد گفت از من
مخور که زیر آلاست بد آتی و دیگر اشتراک لغات در فارسی هندی بچند وجه است اول توافق آن
گاهایی بعینه باشد که همان لفظ بهمان معنی که در فارسی است در هندی نیز باشد چون خصم که بمعنی مالک
در فارسی و هندی بعینه است گاهی در یکی ازین دو زبان اندکی تغیر داشته باشد در حرف مثل
دس ده که عدد معروفست اگر چه سین هر دو زبان به تبدیل دارد و مانند اس ماه که بحر فی شعر خوانند
یا در حرکت مانند نیکو که هندی نون بسیار سیده و فتح کاف دوا و سا کن و در فارسی بیای مجهول و دوا
مجهول است بمعنی خوب خوش این دو قسم بسیارست و گاهی در هر دو نسبت عموم و خصوص بود
چنانکه لفظ سمن که در هندی بمعنی مطلق گل و در فارسی بمعنی زگست مطلقاً و همچنین لفظ بدش که هندی بمعنی
سرو صورت و در فارسی تمام تن باشد لیکن لفظ عربیست گاهی کمی در یادتی بود در جوهر لفظ مثل یک
و ایک که در هر دو زبان بمعنی واحد است گاهی اختلاف در کیفیت حروف مثل لفظ فخر که تبا می ترشت
و فارسی بمعنی بغیر است در هندی تبا می هندی که لفظ آن غیر هندی و شواست بمعنی مذکور دوم اتفاق
چنانکه لفظ چار و که در هر دو زبان بمعنی گفته که بدان خاک خاک خانه رو بند آمده لیکن در هندی چهار و حکیم
مخلوط و تلفظ به او رای هندیست ماخوذ از چهار که بمعنی رفت در و است و در فارسی مخفف چار و ب
و این قسم اختلاف موجب تغایر نگردد و سوم تغایر است چنانکه لفظ انکس هندی صلت و فارسیان
استعمال کرده اند و این اکثر بنا بر ضرورت باشد چهارم التزام است که الفاظ هندی را در فارسی آوردن

و در معنی هر یک بسبب
معنی ذات و هر
مصدر دیگره و نام
یشود چون قطران
و باروب و فون یاز
دیگر آن
در پنج حضرت راسخ
واقع شده به فاد
عاد و بنسبتی
یعنی آید و آید و توف
از جمیع زبان سن
۳۰
مقدّمات ظهوری
۳۱
از حضرت سیدنی نیست
۳۲
از حضرت سیدنی نیست
۳۳
از حضرت سیدنی نیست
۳۴
از حضرت سیدنی نیست
۳۵
از حضرت سیدنی نیست
۳۶
از حضرت سیدنی نیست
۳۷
از حضرت سیدنی نیست
۳۸
از حضرت سیدنی نیست
۳۹
از حضرت سیدنی نیست
۴۰
از حضرت سیدنی نیست
۴۱
از حضرت سیدنی نیست
۴۲
از حضرت سیدنی نیست
۴۳
از حضرت سیدنی نیست
۴۴
از حضرت سیدنی نیست
۴۵
از حضرت سیدنی نیست
۴۶
از حضرت سیدنی نیست
۴۷
از حضرت سیدنی نیست
۴۸
از حضرت سیدنی نیست
۴۹
از حضرت سیدنی نیست
۵۰
از حضرت سیدنی نیست
۵۱
از حضرت سیدنی نیست
۵۲
از حضرت سیدنی نیست
۵۳
از حضرت سیدنی نیست
۵۴
از حضرت سیدنی نیست
۵۵
از حضرت سیدنی نیست
۵۶
از حضرت سیدنی نیست
۵۷
از حضرت سیدنی نیست
۵۸
از حضرت سیدنی نیست
۵۹
از حضرت سیدنی نیست
۶۰
از حضرت سیدنی نیست
۶۱
از حضرت سیدنی نیست
۶۲
از حضرت سیدنی نیست
۶۳
از حضرت سیدنی نیست
۶۴
از حضرت سیدنی نیست
۶۵
از حضرت سیدنی نیست
۶۶
از حضرت سیدنی نیست
۶۷
از حضرت سیدنی نیست
۶۸
از حضرت سیدنی نیست
۶۹
از حضرت سیدنی نیست
۷۰
از حضرت سیدنی نیست
۷۱
از حضرت سیدنی نیست
۷۲
از حضرت سیدنی نیست
۷۳
از حضرت سیدنی نیست
۷۴
از حضرت سیدنی نیست
۷۵
از حضرت سیدنی نیست
۷۶
از حضرت سیدنی نیست
۷۷
از حضرت سیدنی نیست
۷۸
از حضرت سیدنی نیست
۷۹
از حضرت سیدنی نیست
۸۰
از حضرت سیدنی نیست
۸۱
از حضرت سیدنی نیست
۸۲
از حضرت سیدنی نیست
۸۳
از حضرت سیدنی نیست
۸۴
از حضرت سیدنی نیست
۸۵
از حضرت سیدنی نیست
۸۶
از حضرت سیدنی نیست
۸۷
از حضرت سیدنی نیست
۸۸
از حضرت سیدنی نیست
۸۹
از حضرت سیدنی نیست
۹۰
از حضرت سیدنی نیست
۹۱
از حضرت سیدنی نیست
۹۲
از حضرت سیدنی نیست
۹۳
از حضرت سیدنی نیست
۹۴
از حضرت سیدنی نیست
۹۵
از حضرت سیدنی نیست
۹۶
از حضرت سیدنی نیست
۹۷
از حضرت سیدنی نیست
۹۸
از حضرت سیدنی نیست
۹۹
از حضرت سیدنی نیست
۱۰۰
از حضرت سیدنی نیست

چنانکه طغرا آورده پنجم تنبیه است آن آوردن الفاظ فارسی در زبان هندیست چنانکه الفاظ فارسیه
 که در دفاتر هندی نویسد مثل روزنامه و این قسم پنجم مصطلح خان آرزوست در کتب دیگر
 یافته نشد دیگر در میان ترکیب اسم و امر معنی فاعلی فاعله الفاظ جائز است در قدما بیشتر
 کلمات ظرفیه در متاخرین بلا قید لفظی که باشد خصوصاً در شعر ظهوری بیشتر از دیگران و قحست
 دیگر ترکیب و اسم افاده معنی متعدده میکند چنانچه ابر فیض یعنی فیض و همچو ابرست نازک مزاج
 و عالی دستگاه یعنی دارنده مزاج نازک و دستگاه عالی جان آرام و آرام جان یعنی آرام در جان
 کننده بهر دو عبارت درست است و همچنین سبب است که انضمام دو لفظ جائی از معنی ظرفیت
 نشان دهد و زهد صید یعنی صید کننده زهد یا صید شونده زهد هر دو درست است ازین عالم است
 جگر سیر حال دیگر الفاظ بدون امر معنی فاعلی مراد دارند و دیگر بعضی با صفت موصوف مضاف
 مضاف الیه و تقدیم و تاخیر حکم مساوات دارند چون مردم خردمند و خردمند مردم و دیگر تشبیهات
 و استعارات اقسام متعدده است هم تشبیه از روی شکل است و هم از روی معانی فی مثل گویند که پر
 آفتاب این تشبیه از روی شکل است و آتش آفتاب تشبیه از روی معنی و سوار آفتاب از روی
 استعاره است یا قرینه الفاظ چون کوکبه نجوم و یا گرد صبح انواع استعارات بسیار است
 چنانکه خاقانی گفته شعر ورده از آن چکیده خون زابل تن زبان بن کابل رخ فلک برده
 عروس خاوری بن از خون چکیده آبله ز آن می مراد باشد چه آن شیر افشوده ز رست خانه
 بد آنکه در تحریر صنائع و ترکیب آنچه ضروری الا واد کثیر الوقوع متن مصنف بود و پروا ختم و در اکثر
 مقام اشارت بآن صنائع و ترکیب در شرح رفته و آنچه بسبب تسوید معانی و مطالب متن ضروری
 بایمان آن راه یافته بر غماز صافی و وجهان وافی نکته یا بان قیقه فهم مخفی و محجب نخواهد ماند
 و جهت اتیان عبارت متن شرح علامتیم و حاز سرخی نوشته اند تا اختلاط بین راه نیاید
 وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَبِئْسَ الْأَسْتِعَانَةُ لِأَنَّهُ هُوَ الْمُسْتَعَانُ فَقَطْ

تمام شد

۴
 تنبیه
 هندی
 درون
 ۵
 فقره هندی
 از روی حال
 و چون چنین
 از روی حال
 ۶
 تنبیه
 ۷
 تنبیه
 ۸
 تنبیه
 ۹
 تنبیه
 ۱۰
 تنبیه
 ۱۱
 تنبیه
 ۱۲
 تنبیه
 ۱۳
 تنبیه
 ۱۴
 تنبیه
 ۱۵
 تنبیه
 ۱۶
 تنبیه
 ۱۷
 تنبیه
 ۱۸
 تنبیه
 ۱۹
 تنبیه
 ۲۰
 تنبیه
 ۲۱
 تنبیه
 ۲۲
 تنبیه
 ۲۳
 تنبیه
 ۲۴
 تنبیه
 ۲۵
 تنبیه
 ۲۶
 تنبیه
 ۲۷
 تنبیه
 ۲۸
 تنبیه
 ۲۹
 تنبیه
 ۳۰
 تنبیه
 ۳۱
 تنبیه
 ۳۲
 تنبیه
 ۳۳
 تنبیه
 ۳۴
 تنبیه
 ۳۵
 تنبیه
 ۳۶
 تنبیه
 ۳۷
 تنبیه
 ۳۸
 تنبیه
 ۳۹
 تنبیه
 ۴۰
 تنبیه
 ۴۱
 تنبیه
 ۴۲
 تنبیه
 ۴۳
 تنبیه
 ۴۴
 تنبیه
 ۴۵
 تنبیه
 ۴۶
 تنبیه
 ۴۷
 تنبیه
 ۴۸
 تنبیه
 ۴۹
 تنبیه
 ۵۰
 تنبیه
 ۵۱
 تنبیه
 ۵۲
 تنبیه
 ۵۳
 تنبیه
 ۵۴
 تنبیه
 ۵۵
 تنبیه
 ۵۶
 تنبیه
 ۵۷
 تنبیه
 ۵۸
 تنبیه
 ۵۹
 تنبیه
 ۶۰
 تنبیه
 ۶۱
 تنبیه
 ۶۲
 تنبیه
 ۶۳
 تنبیه
 ۶۴
 تنبیه
 ۶۵
 تنبیه
 ۶۶
 تنبیه
 ۶۷
 تنبیه
 ۶۸
 تنبیه
 ۶۹
 تنبیه
 ۷۰
 تنبیه
 ۷۱
 تنبیه
 ۷۲
 تنبیه
 ۷۳
 تنبیه
 ۷۴
 تنبیه
 ۷۵
 تنبیه
 ۷۶
 تنبیه
 ۷۷
 تنبیه
 ۷۸
 تنبیه
 ۷۹
 تنبیه
 ۸۰
 تنبیه
 ۸۱
 تنبیه
 ۸۲
 تنبیه
 ۸۳
 تنبیه
 ۸۴
 تنبیه
 ۸۵
 تنبیه
 ۸۶
 تنبیه
 ۸۷
 تنبیه
 ۸۸
 تنبیه
 ۸۹
 تنبیه
 ۹۰
 تنبیه
 ۹۱
 تنبیه
 ۹۲
 تنبیه
 ۹۳
 تنبیه
 ۹۴
 تنبیه
 ۹۵
 تنبیه
 ۹۶
 تنبیه
 ۹۷
 تنبیه
 ۹۸
 تنبیه
 ۹۹
 تنبیه
 ۱۰۰
 تنبیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

وَالصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالْحَقَّ وَالْحَقَّ

[illegible]

و مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء
سکندریہ دارالافتاء

بدرستی که در این کتاب مذکور است
که در این کتاب مذکور است
که در این کتاب مذکور است

من مخلص نام سلامت
کام طلبان واضح است مرا که
کسی چون من نماند و چون

حسنیہ حبیبیہ

که بنمایند

عالم خلق خدا اقسام است
بر وقت انوار کبریا

و این نشانه و دوازده ساله
یعنی از سیاه و سفید است

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

زبان را مطرب بنرم، مین کرد

بعضی نغمه اسرار پر داخت
گاه دشتن

باب از مغز را از آمد به گرفتن
یعنی آنرا سر و دل خود اظهار کرد ۱۲

حکمل و غش کسی را رسته از شاخ
عفتش ۱۳

چون آنکس نفس در نعمه افکند
یعنی صاحب نغمه شد ۱۲

چرا در پیش خود نشیت و تو را چنگ

پرو خالی پند از نغمه دوست

نفس را و کش ساز سخن کرد

ز صندوق تن خلق از غنوں ساخت

شده ش خشک زغم آه پوست بر تن
شماره راجه (۱) شماره ۱۳

که چون فی اخوانش گشته سوراخ

که از گامش میر پای خود آگند
ایستاده که در ۱۲

وودول تارباے نالہ درخنگ

بین و ف را که چون بر میسر و است

درود پاشا و برگ بر نواز مکه امتنان که قانون دین بصرای ایش پر صحت است

و صلوات بر شجره آوازه برآل و صاحبش که بدستی فراغت شایان سازد شفا عیش نغمه است

سلطان رسول که جمله را تاج نمرست
بغیر نام هم آمده ۱۲

در چارجد از شعبه اوز و دم

قانون بقا طفیل او نعمہ درست
ادامہ الحفظ و الامان

پرس نزد و از ده مقامش خبر است

اما بعد مرده شنیدن را بطن سخن پنهان شاه سخن و زلفه پر و در غم پر و دانه ترانه ساز
ای بعد مرده شنیدن را بطن سخن پنهان شاه سخن و زلفه پر و در غم پر و دانه ترانه ساز

عمر طاهر فلک سیم کیون ہم میرج جسم خورشید علم بر جیس سیم ناہید ہم

بیت شریف

[illegible]

روز آری صفی در صبح اولی میل به حیاض کرد که لازم بدست و منتهی شد به شریعت شایع آنجا که آن یکند فاقم ۱۲ مرید

ادب در پیشگاهش پیشکار

اخلاق است
 فدا بود خلاصه
 نیل غنیمت
 است و اگر
 به سبیل
 حق حقیقت از آن
 بهر منی
 است اگر
 مهر و مروت
 نیکو رفتن

[illegible]

جلاد پست کشنده و محنت بر کسی
مردم از جانب بادشاه باشد
که در عزت کونال کویش
جلاد جانب اصل و تحت و قاعه
کسی غضب و محبت در صورت
کسب حق است یا ایتلاف دراز
ای بر سر بعله غضب نازل
شدنی القدر و در ۱۳ طلع کافانه
جانبه جو لا یگان نار بود
کنند و آنرا کارگاه هم گویند
منی آنجا که یکبار با محبت دارد
شهر در ۱۳

سوگند و در کارخانه محبتش سر رشته عمر با عشرت و دایم هم پیوند
ای تنفق ۱۲

روز و پنج شیرین زرش ابل و ز خون فکن افشس رم از طبع هو با

نرمش جام بر جسم چایا تنغیش لاش خرمین زندگای باو تیرس

صغیر گنگا گانی رانیش شش درین گلشن فصح و نصر حجرتش ماهی

دیربای ظفر کمر سعی بمجا زدن و حمتش حیت و شکست سر جو میانه

تربیتش درست گوهر و زعفران بقدرت از یک صخره او عده اش

نزدیک تر از موج بدریا با استعاره^{۱۲} بچرخش ابر و رفتن و به تشبیه رخساره

و لفرورش آفتاب را و خشتانی مایه نی حلمش که انی کوه سکی کاه و باغچه در شین می

سدر و پستی گیاه سخن با آن بلندی که از کوتاهی سقف فلک صدرا ختمند

در انداز استان بوس بنای شریک بر ما کشده تعداد و فضائل و حصص

کمال تشرب و ربابیل مشیت همیون و رنگ صحرایان گشت شمع و دن

[illegible]

استاد فاضل
مقام عالی
حضرت

سید محمد بن علی
سید محمد بن علی
سید محمد بن علی

سید محمد بن علی

[illegible]

[illegible]

الکریل کشد او از بشنو
 الیه ایچو، تریمه ایچو، ایچو ایچو
 نیکر و طائر شش بر صفحه آرام
 الیه ایچو، ایچو ایچو
 رطخیتان باغش فصل خور داد
 الیه ایچو، ایچو ایچو
 چو او کس صورتی پیر وخت
 الیه ایچو، ایچو ایچو
 هنر گوشتند پایرب لب یا ثبار
 ای از هنر یا هنر
 هنر چه در دلم می گوید غرنری
 اعز لیقن ۱۲ ارجمندی ۱۲

و صد آواز را آواز بشنو
 که نر جوهر در جبهه ای به پیشه ام این جوهر
 نسازد گریه ایش مهر خود و ام
 شکفته غنچه ها از جنبش پا و
 بدعوی لیک چون مانی نپرداخت
 ز اشک غم بن مرگان سفیدار
 که آسمر زمان بے تمیزی
 آفرشد

آنچه تا غایت روزگار مضائقه در کم هنری نهاده کرم زیاده بخش و
 بطلانی آن کشاور تمنا ی ارباب هنر به پیرایه التفاتش معشوق حصول
 و انزال استعد او نکته یکبارگی و گل بگلزاری قسود خوار راه هنر پای
 خلیده که اشکنته محتش باغ گل مراد خجیده و تلخی مشقت کمال که
 پشیره که بچاشنی راقش مصر مصر شکر بکام در نکشیده و در هیچ چیز حسن
 پنهان نگزیده که تهنیتش آشکارایان عاشقی نورزیده اگر از تحریک و موهوم
 بیخبری می تحریر نیست یا از جلوه آتش دخیانی مرغوله انگیز به برقیان

[illegible]

[illegible]

و کشف بارش منی پیش بلبل فصاحت بر گل نزاکت تحریر در لفظ سر
 و نظار گریان از موج رطوبت عبارات روان در زنجیر بلبل حرفش از
 آه ناشکیبان نهفته اش از حال و لغز بیان از شرح طراوت کلمات
 هر سطر مال مال آب حیاتش شکر لب سیرانی او ای سحر وده جان بخشی هوا
 نکته های برجسته غنچه های سر بسته بگینی بشا لقی در کاشگفتنی شیری بارش
 زینتیش گل و عازله جوی
 مگر نوری که فرو و س ابرین ست
 کس زنیان تو اند ساخت گلزار
 رسید از داورس شاه سخن رس
 بفرمان حق و طبع بفرمان
 ره پر مری بر تازی بست
 بخورشید رخشان پر تو
 سخن پاس شکوه و شان خود
 نه تنها خلق رضوان هم برین ست
 که چند چون خلیل از نار گلزار
 بفریاد نفسا نقشش نورس
 سخن را کرد پیکر نفسه جان
 چه نقشی در بلند آوازی بست
 نومی را طره شریف نومی داد
 که در ایوان شاه ایوان خود است

اشعار مجتہد معنی نوشتہ اولی داد و فریاد و دم دل الدعات سوم کتاب شعر صادم صاحب محمد و انزا صاحب لوانی ہم گویند دیوان اول کتاب و دوم کہی کہتہ انے الشرح ۱۲۱۲

دکتر باری معنی بنفش بلبل فصاحت بر گل نزلت تحریر در لغت
نظاریان از موج رطوبت عبارات روان در زنجیر بلبل حرفش از
آه ناشکیبان بنفشه اش از حال و تقریبان از شرح طراوت کلمات
نکته های برجسته غنچه های سرسبز بگینی بشاقتی در کارش گفتنی شیرینی بارش
زینبیش گل و غنچه جوی
مگر نوری که فروس برین ست
کسی زنیان تواند ساخت گلزار
رسید از داورش شاه سخن رس
بفرمان حق و طبع بفرمان
رو پروردگی بر تازی بست
نخورد ز رخسان پر تو
سخن پاس شکوه و شان خود
نه تنها خلق رضوان هم برین ست
که چند چون خلیل از نار گلزار
بفریاد و نفسا نقش نورس
سخن را کرد پیکر نفس جهان
چه نقشی در بلند آوازی بست
نوی را طره شریف نوی داد
که در ایوان شه ایوان خود است

در خطای بجا آوردن از سه سخن بجا آورد ۱۲ کوفانی الشرح الیهینی ۱۲

نموده و در خطای بجا آوردن از سه سخن بجا آورد ۱۲ کوفانی الشرح الیهینی ۱۲

کشد صد داستان هر صفحه بر لب	ورق را گزرتند انگشت بر لب
سطور از شد آواز دارد	ورق از پرده های ساز دارد
سروش در درهما جمله هم پشت	که نهید بچکس بر حرفش انگشت
نوی بیال گوش فارغ البال	که نورس گنگی را کرد مال
خدا پیر از شد از قیوتش	معهول وارو زور و سر فغولش
از اینجا که خورشید خروانه و مراحم	باوشا نه شال حال دور و نزدیک
اهل عراق و خراسان در از ذوق این محروم نخواست که این نسخه را	سیمرغ اتفاق افتاد یک معنیش هر روز نوروزی کند فلان
واجب الاذعان غرض و ریافت که ایستادگان پایه میر خرافت مصیبت	عوش نظیر نقد قابلیت و استیلا و خود را بپای محک امتحان و در ده شمر می
بلفظ محل معنی مفصل برد از بد لغضی فیودانی بر مصطلحی است مرقوم	سازند با وجود آنکه تملش اقیانوس و در مشکافها نهایت وقت بکار رفت
هنگام عرض سخن از غیر الفاظ و تبدیل عبارات و تصرفات بجا آوردن	

نموده و در خطای بجا آوردن از سه سخن بجا آورد ۱۲ کوفانی الشرح الیهینی ۱۲

نموده و در خطای بجا آوردن از سه سخن بجا آورد ۱۲ کوفانی الشرح الیهینی ۱۲

نموده و در خطای بجا آوردن از سه سخن بجا آورد ۱۲ کوفانی الشرح الیهینی ۱۲

دیباچہ سرب و سہا و اختار خوبی و لطافت کنایہ از رخ و آغاز کتاب

این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام

معنی لیس فراری دیگر بر کسی لفظ نشیند و بر چیدن سنگ سیره لفظ در شست
 از راه سخن که آسیب بیای آسیب بیان نرسد امر کرده اند از تارک که و
 باریکی الفاظ که دست و پایی خرد راه معنی آن نیاید بدنی و سروده اند
 و امثال آن سخنها مکر استماع امت داده پیا لایش و نهش طبع مستفید
 آن صاف و حلقه ساگردیش زیور گوش اهل انصاف حاصل
 اگر که تحفه بهار شود هم از بهار است و اگر دومی نثار دریا گردد هم از دریا است
 نیست در کلمات ای خرد بینا بین با کم زرشخی پیش آن دریا بسین
 چون صفت بی نیازی خاصه کردگار است و سایه کردگار را اگر احتیاج
 هست نیست الا بحیرتانی که در خور کیفیت و چاشنی خود شراب سخن و نقل
 نعمه ایشان نماید و باند از و عقول در اندازد بالرب هم نربانی کشاید
 خوشا ذوق حسن طبعی که بدرک نکات نگینش رنگ فیم بدن بر جهره
 تواند بست و نهی سبک و حی که بیال اهنه از مرغ دلش بر سا خسار
 نغمه های نازک تواند شست چه در شوار است بر قائل بلند سخن با سامع

این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام

این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام
 در این کلام در بیان آنست که هر کس که در این کلام

برات داده و بنوازند که مفضل نغمه در نوازش بر وی سامعان گشاده
 که مدقتر توصیفش اندازه فلم یخ بدیع رقم نیست و شد قانون عمریش

کوتاه دریافت ساختن دشمن و الایته را بصورت از پام خود انداختن
مواقف کردن ۱۲
مثل حال جوهر فروش و نقاشی ست که بی شکستن گوهر گرانبها و دل
سخت کند تا مشتری تنگ بایه ست بیع تواند داد و دیگری قلم نزاکت نم را
خریدار ۱۳ مفاس ۱۲
از تیزی پرواز و مابصر کند ز نظر چشم تماشا تواند کشد و چون منجمحات خواطر
خالی کند ۱۴ کردن و کوتاه بین ۱۲ دیدن ۱۲
خاص و عام زین شق خامه او هام ست آنانکه تماشا مجلس شست این
شباب نوشتن ۱۳ جمع دهم بمعنی رفتن دل بسبب چیزی که از قصد ۱۲
این نگاه نه بسته اند و عید و نور و چشم و گوش ندانسته اند
عقل مصور و روح مجسم ندیده و لای کلی کلام معجز نظام در درج گوشه
صورت گرفته ۱۴
پنجیده اند گمان بر ند که این ستایش از مقوله ستایش دیگر مداح است
که در مدح مدوح خود مبالغه می کنند و قطره و ذره ایشان را منبع و ریاء
بنامی رسیدن در کار ۱۲
مطلع آفتاب میداند اگر چه صدق مقال ظهوری ظهوری دارد اما بر مع
این فقره و صورتش منقطع است ۱۲
این منظره قسم یاد میکنند نگارنده که بر یحان خط خوبان مشک را بر نرسن
کمان ۱۲
برات داده و بنوا زنده که مفضل لغمه در نوازش بردی سامعان کشاده
الدهشته و بده ۱۳
که مدد فقر توصیفش اندازه فلم یخ بدیع رقم نیست و شد قانون عرفش
راسته و بلند کردن نغمه ۱۲

مجلس دینی عالی حضرت امام
علیه السلام

والتاريخ المذكور

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

دولت کام از این

شماره ۱۲۴۱
تاریخ ۱۳۴۱
محل ثبت و صادره
محل ثبت و صادره

کتابخانه عمومی

۱۰۰

ست باضافت و مضاف

ازین و لوازم
ازین و لوازم
ازین و لوازم

و من مبنی و غوی باب

۱۵۰

بیش است جلد ۴

ازین باب او متهم
ازین باب او متهم

نورانی

مات اختتام می نماید

لازمه و معنای این

اسماء کا قول
علیٰ
سید علی
پیر کا قول
وہ صفت
ان کا قول
رہا
اس کا قول
مرزا کا قول
نام کا قول
مکہ

[illegible]

[illegible]

سید علی شادان ندان نے پہلا ۱۵۰ من سہر بر گرفتگان بی سہر

این فی کل مومنین است
و در هر یک از اینها
نقطه توحید است
و در هر یک از اینها
دو اوصاف بیان شده
مطابق معنی
که فی التوحید و در هر
یک از اینها
علی است و در هر
یک از اینها
توحید

[illegible]

ای تو اگر آسمان جایگزین خطا
و فیض سنانی عالم بر منست
شاه نواز خان منست
بر عایت نفظ نوازش بانشاه
نواز خان بیو

مکتوبه اول جنابم داشت
مفتی ابوشامه

عالم سید بازرگان سید

بوجود آمد و در این زمان
موضع برابندی که از پیشین
تفاوتی نداشت

عش نظیرش در پائیه میری و سلطانی و کترین چاکر فلک چاکرش در

خوان گسری نوازش عالمی مخاطب بنواز خانی در بزرگداشتش همیشه را مشرب

برغم خواری بودگاه همیش حاتم رانصد خاتم داری قضا بکمال بدبیشتر از انداز

والهام بسرگوشی ضمیرش سرفراز منور

شوق شدی چنبر زین و زمان
بهشت جنت گلی ز بهشت انش

ہفت دریا نے زعمانش
سگر حِلَم کردہ سنگینش

کوهر را گویشاند تمکین است
پیرشد از حرف حشمتش و نامم

جند ایشان و شوکت سخن

میکند کوئی بابت درین
فخر گردون بجاست اقبالیست

خاک راهت است بستی عالیت
نه همین شاه کشورش خواهند

در همه چیز سرور شد اتند
نه بجا هوش عدیل نه بهنر

صدفای طون هزار اسکند
چرخ گردون کدام صبح و مانند

که برایش ان یکا د خواند چهارم عدالت که ریفت

در بخش خطاب مشایخ و از زمان ۱۲۰۲

جواب سوال است و عینک یا برجا کون دور شرح فیض لبی است اختصاراً و مخصوص لبوی گوهر کوهر قرار دارد ۱۳۰۵

در بیان این که این کتاب در
 قریب یک قرن و نیم
 در این شهر و این
 کتابخانه
 موجود بوده است

نشدت از سس
مال اسد لفظ شد که در سیکو
نظم معنی مقصد
صفا صفا

بختی دوشی است
 دران روز خود را
 محمد خانی
 دران روز خود را

مفتی کاہ بارجم
دوم اور سوم بابوہ
از محمد

بود و از کینه گنجین سخت
نشد و از او سلیمان
نشد و از او سلیمان
نشد و از او سلیمان

در غرض از خانی نوشته بودم
در غرض از خانی نوشته بودم
در غرض از خانی نوشته بودم

جو امیر مسعود
 کاظمی خانم فتح
 ۲۵
 فیروز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

شرح الشرح الكافي
لما زاد من بطلان الادوار
بقاؤه عنى فلا طعن
اعلى السلام بعد
عيسى

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

گفته از جانب فدا فرمایان
که ز زبان کسی که در این عالم
گفته و شنیده بود و آنرا از او
که در این عالم

چون پادشاه فی البطلان
سفر کرد از فی البطلان
سفر کرد از فی البطلان

[illegible]

در بارگاه شاهان باشند در کار
عالم است و دست که خدایا

از روی غیبها بر کشیده بر چشم بد بینان بسته و غفلت که از در گنجها برداشته بر میان
 سخن چینیان گذاشته به یکس از دلاستان شریف عطای حیوان ندوخته که
 دینی را از نشود و هیچکدام از نمانده گستران و یک سخای چنان بختی که حریری چنان
 طعنه نگردد طمع از دستگان یاسین گام فلک ماه و خور نواله خوروان نوال
 کوته در شان بلند سودا خیمه شب خواب بنید صبح از تعبیر باغ سخایش گل مراد چمنید
 ز بهیمش گلشنی شکفته از شاخ میر و تیا خیمه بر خورده خود مشت نهفتار و در تیر باران
 زربل پیر بند تا از گرافی عطا شاهین میزان صورت لا بریار و دوازده ماهه بر کشیده
 حصول براتما همه سلم خرمه و حصول جوهری سخای ق گوهر ریش و کسیر آفتاب
 گرم تلاش ز بخشش اگر در ریاست بجاک نشانه دوست اگر کاست آب ساینده او بیا

چون قضا و قدر وجود نوشت	بر کف او برات جو نوشت
کف او قلم مست و جود و سخا	گشت امید عالمی سیر و سخا
لا فدا پیش از پیری دریا	بوج گرد و درش حباب سا
و قده او شده و وفا پیشش	انتظاری نگشته تکیه گش

ای از غفلت بی آگاهی
 بران بر دور
 غیبها بر کشیده
 سخن چینیان
 دینی را از نشود
 طعنه نگردد
 کوته در شان
 ز بهیمش گلشنی
 زربل پیر بند
 حصول براتما
 گرم تلاش
 چنان که در کف
 گشت امید عالمی
 بوج گرد و درش
 انتظاری نگشته
 ۲۹
 ۵۹
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰

بمعنی درست نمودن و آفرینش
برون غالب آمدن و بافتن
در عشق شعل و آفرینش
ببردم اینجاست که در عشق آفرینش
بمعنی درست نمودن و آفرینش
برون غالب آمدن و بافتن
در عشق شعل و آفرینش
ببردم اینجاست که در عشق آفرینش

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

کروری کا رقص و نمود

عَلَيْهِ السَّلَامُ

آیندی از صنعت اوست

طاعتش بفرموده
ظالم را بفرموده
ای نمیدانم

وَعَلَى السَّلَامِ آمِينَ

مینی مطهر
الغفر و صراح جباب

حاج محمد حسن
دوره اول

بیت: ایام شوق و احوال و زینت

بسم الله الرحمن الرحيم

دکتر محمد علی قزوینی

در لطیف و

سلام کردن و در کیف

این دو فن

محمود سلطنت
غالب بر سر که با او موافقت
کرد در حق کار خود نمود و در این
صله ای سخن و مناسبست
نقد آهین باد او و زره
آینا از صفت دوست
ظاهرش قوله تعالی و التامل
الحمدی ای نیر که در اینم بهر
مقد و علیه السلام آهین را در غیبه
جنبی مطهر است هم لغت
جانب انصهر و صرح جانب
دختر و دوزخ که در این
ظاهر شود هم زنات که در این
بیشتر از آن در این
بسته جرم مالکین تو اعلان
آن بر سلطان چون افان فاف
و کواکب جرم و افان فاف
در لطیف و اجسام در لطیف
سلام کردن در این
نهر حکوم ترانه سازی دست
این دو نفر و بی مجهول در این
اندیشه

انند "ش" و "ه"

دیباچه سوم از سه نشر ظهوری که بخوان خلیل شهرت دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر ذکر جمیل است دیگر قدر جمیل

تحت و این کلیل

انداخته خوان سخن از خوان خلیل

کافی ارباب خرد

شکر و موهبت جلیلی که ابراهیم می از مشکاران خوان خلت اوست چه اندازه

تشریح و بیان و بیان محمدت محمودیکہ حضرت محمد مصطفیٰ در ادائے

شای اولیجز اعتراف نموده چه یارای کام و زبان اولی آنکه از ریاض

مناقب آل اهداد و اصحاب اخبارش خصوصاً بهار ریاض و لایت علی مر

عليه التحية والشاكة كلام معجز نظم مش تحت كلام خالق فوق كلام مخلوقست

در یوزه گری شاخ و برگ سخن نموده نورس مراد از نهال شنای

و ارای کامل خرد و عادل بر چینه قطعه

کعبۂ ارباب ایمان قبلہ اہل زمان

د اور عادل لقب دارای بر منیم

جبهه در وزیر داغ سجده او آسمان

دیده از محل خاک مقدم او آفتاب

[illegible]

۱۰ بیاضی ۱۲ بیاضی ۱۳ بیاضی ۱۴ بیاضی ۱۵ بیاضی ۱۶ بیاضی ۱۷ بیاضی ۱۸ بیاضی ۱۹ بیاضی ۲۰ بیاضی
 ۲۱ بیاضی ۲۲ بیاضی ۲۳ بیاضی ۲۴ بیاضی ۲۵ بیاضی ۲۶ بیاضی ۲۷ بیاضی ۲۸ بیاضی ۲۹ بیاضی ۳۰ بیاضی
 ۳۱ بیاضی ۳۲ بیاضی ۳۳ بیاضی ۳۴ بیاضی ۳۵ بیاضی ۳۶ بیاضی ۳۷ بیاضی ۳۸ بیاضی ۳۹ بیاضی ۴۰ بیاضی
 ۴۱ بیاضی ۴۲ بیاضی ۴۳ بیاضی ۴۴ بیاضی ۴۵ بیاضی ۴۶ بیاضی ۴۷ بیاضی ۴۸ بیاضی ۴۹ بیاضی ۵۰ بیاضی
 ۵۱ بیاضی ۵۲ بیاضی ۵۳ بیاضی ۵۴ بیاضی ۵۵ بیاضی ۵۶ بیاضی ۵۷ بیاضی ۵۸ بیاضی ۵۹ بیاضی ۶۰ بیاضی
 ۶۱ بیاضی ۶۲ بیاضی ۶۳ بیاضی ۶۴ بیاضی ۶۵ بیاضی ۶۶ بیاضی ۶۷ بیاضی ۶۸ بیاضی ۶۹ بیاضی ۷۰ بیاضی
 ۷۱ بیاضی ۷۲ بیاضی ۷۳ بیاضی ۷۴ بیاضی ۷۵ بیاضی ۷۶ بیاضی ۷۷ بیاضی ۷۸ بیاضی ۷۹ بیاضی ۸۰ بیاضی
 ۸۱ بیاضی ۸۲ بیاضی ۸۳ بیاضی ۸۴ بیاضی ۸۵ بیاضی ۸۶ بیاضی ۸۷ بیاضی ۸۸ بیاضی ۸۹ بیاضی ۹۰ بیاضی
 ۹۱ بیاضی ۹۲ بیاضی ۹۳ بیاضی ۹۴ بیاضی ۹۵ بیاضی ۹۶ بیاضی ۹۷ بیاضی ۹۸ بیاضی ۹۹ بیاضی ۱۰۰ بیاضی

میفراید اهل عرفان را تقای اولیای
 سیرت و دارو جمع را همتش در محط سال
 گفتش از سیاحت کشتن گشتن
 در گمان بگذشت گریخت زاری گله
 بالخصوص اگر باشد دهان خنده باز
 از برای چشم نصرت در سرباز ارزم
 نیستش خویشی جز او بیگانه گریختش
 ز بهر حشمت که اگر از حصار نقش آسمان
 و خمی شوکت که اگر در حساب همتش عمان
 گردد بر سر پیدان جولانش بدر را از
 و بر کنار خوان احشالش استخوان
 در سر البستان خاطر شر مر دگان با
 اردی بهشت و خورد او پر بار و در کار خا

میسر در ارباب خواهش راسخا و گمان
 سحر مردار و حین را التماس در خزان
 از سال ازانی ۲
 خوانده مش نوشید و ان عدل دوم ترجمان
 شحنه تحقیقش آورده پی شان بگمان
 و شنبه بر بند و بخونش شاخ و برگ غفران
 یا و گزشت میفرود شد تو تپای استخوان
 از صدمه بود استخوان سحر میگردد ۱۲
 گشته بر هر کس تقدیر همت خود مبرن
 ن را بر جی خوانند فلک راپایه باشد
 را در جی شمارند دریا را آبروئی
 لاله حلقه غسل بکیران در گوش
 را از له بر می مغز بر دوش
 بسیار می ملاطفتش خرمی
 مانده کسوت خش پوشان لبکرمی ملاعتش
 درست
 انعام ۱۲
 صراج

صفت خود را در تصویر تمام کرده و سر هم را ب درج در این هم از اصول بیان کرده است ۱۲

... ۲۶ ...

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کتابت و تمییز از سلیقه باز و شاهین انراخته بر درون صمدیه خنجر عقاب
آشناست و بشیر دادن بره ناخن شیرستان شبانان بحر و مدتش در
دوران بندگران نوشتن و بدتختان بحاصل سال نوگاه کنه بیاد و آون برو
ظالم زادگان گردیتی نشسته و ناخلفان را فلک بفرزند می برداشته
تا ششم چین موش نسیم از دکن بخت نمی برو آهوان آن سرزمین لب
پرا نیکنشاند از نیکه حرف کم نکستی بر ناله نیاید اگر قرص زر از کان بخت
بر نیاید خورشید را در نور شفق نهند و اگر دریا گوهر شاهوار بر نیار و انبسیان
را بر سنج برق کشند طرادت ابرهای سیراب شده عزم هوا داران و شعله
برقهای جهان سوخته خرمن فتنه کاران آباد اهراسات سپردن نتایج
در شفقت پدری و مادر می و طبایع و آثار برسد فرماندهی در فرمانبری
روز و شب کان از لقب چشم بر آهست که زر چه مبلغ در کار و سال و ماه
بحر از صدف گوش بر آواز که در چه مقدار در پایا گرم تر از دوازده و گوهر برده شده
بخرید و لاسد گنجینه باز کند آهسته وعده را بعداً بروفاقت هم نداده

ارباب سیرت از وصف سیرتش سرمایه اربابیت برده اند اهل
 صورت نیز بحرف صورتش سیرایه اهل بیت میخوانند اینجا معذرت بخیر
 نیست صفت جمالش چراغ نبستان فکر باو تاراه بجائی توان بر و
 منظر را طالع جهانگیر است که مشرق صفت آفتاب طلعتش گردیده
 و بیتی را بخت رعنا نیست که بر تشبیه سرو قاتش علم بر کشیده بیدار بختی
 که پیوسته از افسانه عارضش دیده را آب داده مردکش گرد بالش خورشید و
 خواب پیوسته نهاده بانقرض گر شبها مشعل خورشید میبود چون شمع تنگست تو در بر

این ماه می نمود از رشته شعاع خورشید رخسارش دام بیاض و طوطی ماه و
 نوری آفتاب را در فوس کن در باغ و بستان تماشای سرود گل اگر
 سرود کاری باشد از رخسار و قاتش گوی تا یکی از شرم در زمین فرو برود
 و دیگری از تاب خجالت آب نشود گوهر دعوی پاکی بکامش باز گذاشته
 و حیرت آفرج خرامش کبک را از خرام باز داشته با کشادگی روش از شکفتگی
 صبح تنگ پیشانی چه کشاید و پیش بالای بلندش جلوه سر و کوتاه تپ
 نماید هیچ مرغی نبرد که از سر خود نامه بدامش نبرد آبیکه عکسش را نافتد
 معان را مهرش بران افتد تماشای مهر رخسارش موسم بهار ویدن
 و استماع گفتارش فضل نیسان شمعند ابروان حبه کبک درهای بستر
 نگاه سعادت افزای همایون تر از سایه های شیرینی تبسم نکشان تکلم شنوی

این ماه می نمود از رشته شعاع خورشید رخسارش دام بیاض و طوطی ماه و
 نوری آفتاب را در فوس کن در باغ و بستان تماشای سرود گل اگر
 سرود کاری باشد از رخسار و قاتش گوی تا یکی از شرم در زمین فرو برود
 و دیگری از تاب خجالت آب نشود گوهر دعوی پاکی بکامش باز گذاشته
 و حیرت آفرج خرامش کبک را از خرام باز داشته با کشادگی روش از شکفتگی
 صبح تنگ پیشانی چه کشاید و پیش بالای بلندش جلوه سر و کوتاه تپ
 نماید هیچ مرغی نبرد که از سر خود نامه بدامش نبرد آبیکه عکسش را نافتد
 معان را مهرش بران افتد تماشای مهر رخسارش موسم بهار ویدن
 و استماع گفتارش فضل نیسان شمعند ابروان حبه کبک درهای بستر
 نگاه سعادت افزای همایون تر از سایه های شیرینی تبسم نکشان تکلم شنوی

چنان مشتاق و نفس خسته
 از بر خود نامه گزیناری بجانب
 دام آینه زنا که گزیناری
 طبع ای کمال خال ساری
 این کار میکنند باعث کبر
 خود گدازای غایب
 بچشم نغمه معجزه نغمه
 بنظر آید و شایع این
 بجا افتاد که در کوه منی
 بجا افتاد که در کوه منی
 بجا افتاد که در کوه منی
 بجا افتاد که در کوه منی

باید از حد و اعتدال دوری
 صفات لطافت و کلام معنی
 خود ازین لوت پند
 و ازین لوت پند
 و ازین لوت پند
 و ازین لوت پند

دوره از دو حال حال اول اینست که در این حالت
در این حالت در این حالت در این حالت

۱۳
 با جی بانه بدین شکل
 خواب مانده است که فصل
 استادان من سکه کوی بسیار
 ۱۴
 ۱۵
 از استقامت هر که در خیال
 باز شاه را که کن که کجاست
 از ملک و از ملک بگریخته
 از من و بر در ملک خفته
 در وای و غیر اخلاص بیانی
 و اگر از ملک حرم و منظر ج
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بیت بر وزن جن
 بیاده شطرنج منقوشه
 بدو احوال دال و ذال
 هر آمده باید دانست
 صفت و درین ابیات
 چنین الفاظ را حل بر مبنی
 اصلی هر سخن بیرون بجا از مبنی
 هر چه بر سر برده بدو آید پیش
 بافتن بازی کردن

و دادن و بخشیدن و بیل

کردن ۱۲ باب ۱۳

باجیه منقوشه نام شطرنج

یعنی اگر ممدوح با جودش

شطرنج از قضا بهر دستش

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

در برودن برخ خوش را باز
 غالب آمدن ۱۲

ز شگفتن ز خصم پش مردن

چون بخت خوش بازی انگیزد

نیست جم ورنه بخت می برد

رباعی پر فکری شاه فکر را کام دهد

منصوبه بدین عرصه که چیدستین

اگر کرشمه از فضائل اکتسابش نیز گفته شود بی فائده نخواهد بود و طالبان کسب

کمال چون بداند که با وجود شغل جهان داری و ناز و نعم باو شاهی سعی نیقد می نمود هر

در عهد بیدتر خواهند بود از زبان سحر بیان شنیده شد که در وقت مشق ساز بسیار

بود که هنگام شستن آفتاب سه زبانی برخواستیم که تا شعاعی خورشید تا طنبور بیدار

بهر کارش قیاس سعی زین گیر

که خود از خوبان گاه بیکه آئینه در بر ابر نهاده تشبیه کشتی خویش پردازد و علی شقائق

و سفید آب سرین بهم بر آمیخته رنگ چهره ساز و اهل معنی اگر بفتوا می نصاف

معارفان ضایع و مستحق
 نمایند هر چند صورت برستی از او
 شان بهیچین مولی از او
 و بپایان عاقبتی که با او
 بوزن عشق بنده عاقبت منگونی بود

و این معنی که مجاز است از آن

و از روی معنی است از آن

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

بجای دست بر دست ای

صورت پرست شوند بخی نیست ^{الکریل} پیل بر پرشته شد و دیگر شیر در ^{صورت ۱۲}
دیده موز نگار و نیز در قلمش ^{است} کی بر کوی زمین خرطوم جوگان ساز و دیگری باندازه ^{هندی سوزده ۱۲}
کوهان گاو آسمان ^{نقصه و جمله ۱۲} نیجه باز و مفت مانی و هیزاد که بادران ز مانش خجالت و انفعال ^{ای بر آرد ۱۲} ^{اسامی نقاشان کامل ۱۲}
الکر نه چه رو با یساختند یا قوت و صیرفی نیز الکر می بودند چون داد و سر در پیش و ^{جمله در تمام ۱۲}
چون شین عرق بر جبین می نمودند قلمها یک قلم خط لبس خود داده اند که اگر تنع محرف ^{باعتبار فضا ۱۲}
بر تارک خورند پا در راه انحراف ننهاده سر خط و دیگران ننهند طاق و س قلمش بر فوق ^{برگشتن ۱۲}
لفظ و معنی چتر افراخته و به نشان پامی از دو دایره و لفظ و ام و دانه های نگاه ساخته ^{ای سایه کرده و غنیمت داده ۱۲} ^{بیان پاس طاق ۱۲}
جمعی که از شکوه سر نوشت نیاسانید سطرش بر جبین چپا تند تاور سجده شکر ^{ای سیم سوزده ۱۲}
زمین فرسایند مداوش از دوده چراغ خورشید ست و قلم پاک کنش از مرغوله ^{سیاهی ۱۲}
طره ناهید نقشه خطان را در شاهده سنبل زار خطش طرفه کار افاده
از موزونی جلوه الف قد شمشاد قاتان در خمیدن ست و از دنباله میسم
ریحان کا کلان در قفا خاریدن از تبسم و ندانه سین یا سمن را دندان
بگلبرگ لب پنهان و از افتاد حلقه با سر چاه ذقن لبسره خط نس پوش

نقش باین بر کاری نپرداخته از تکرار لغات و عبارات در لغات ذوق شوق
 خوری ۱۲ آری ۱۲

نقش باین بر کاری نپرداخته از تکرار لغات و عبارات در لغات ذوق شوق
 بطریق تضعیف بیوت شطرنج در ترنایه و ترنیت الحق در معامله لغز و ساز و سنی
 نجی برگوش رنگان رفته و روزگار حلقه نوازش طرفه در گوش حاضران کشیده شغوی

بمهر لبش مسرت گشته تا ساز	تسالد بیج گوش از بخت ناساز
چو لب مست ترنم گوش بهر کس	شربت کینه گوی نقش نورس
نفس راجان بین از لغمه او	په هر زخم مرهم زخم او
نفس در نقشایش تا نگر وید	ز حرف ساده رویان و انگریه
ربانیا نقشه غریب و برانگیزه است	صد زمره در نفس آویخته است
کفت پنجه کنی پر ز گل لغمه شود	از لبس بهو لغمه در آینه است
گاهی که بجلوه لغمه شاه رود	در منبر دل غافل آگاه رود
از کام و زبان مطربان تا در گوش	بر فرق شنیدن همه جارا رود
شادابی جان ز لغمه تازه اوست	مالیدن گوش ز سره اندازه اوست
زانسان که صبا تحت سلیمان می برد	بر دوشش نفس سر بر آوازه اوست

نقش باین بر کاری نپرداخته از تکرار لغات و عبارات در لغات ذوق شوق
 خوری ۱۲ آری ۱۲
 کتی از ترنم و دیو و گویای از کف آواز
 لغز و ساز و سنی
 نجی برگوش رنگان رفته و روزگار حلقه نوازش طرفه در گوش حاضران کشیده شغوی
 بخت ناساز
 شربت کینه گوی نقش نورس
 په هر زخم مرهم زخم او
 ز حرف ساده رویان و انگریه
 صد زمره در نفس آویخته است
 از لبس بهو لغمه در آینه است
 در منبر دل غافل آگاه رود
 بر فرق شنیدن همه جارا رود
 مالیدن گوش ز سره اندازه اوست
 بر دوشش نفس سر بر آوازه اوست
 بخت ناساز
 شربت کینه گوی نقش نورس
 په هر زخم مرهم زخم او
 ز حرف ساده رویان و انگریه
 صد زمره در نفس آویخته است
 از لبس بهو لغمه در آینه است
 در منبر دل غافل آگاه رود
 بر فرق شنیدن همه جارا رود
 مالیدن گوش ز سره اندازه اوست
 بر دوشش نفس سر بر آوازه اوست

نقش باین بر کاری نپرداخته از تکرار لغات و عبارات در لغات ذوق شوق
 خوری ۱۲ آری ۱۲
 کتی از ترنم و دیو و گویای از کف آواز
 لغز و ساز و سنی
 نجی برگوش رنگان رفته و روزگار حلقه نوازش طرفه در گوش حاضران کشیده شغوی
 بخت ناساز
 شربت کینه گوی نقش نورس
 په هر زخم مرهم زخم او
 ز حرف ساده رویان و انگریه
 صد زمره در نفس آویخته است
 از لبس بهو لغمه در آینه است
 در منبر دل غافل آگاه رود
 بر فرق شنیدن همه جارا رود
 مالیدن گوش ز سره اندازه اوست
 بر دوشش نفس سر بر آوازه اوست

انتخابی ہمیشہ برسم کشاکش برادر کریس گردون اساس پان قوت میدارند

عربی

این دلی
تعالی و اولی و اولی
میکسای نفع و کفایت
میبای اول پاری
میشود و مضمون نام
میشود و بعضی دیگر
نهای یافته شده است
اوستادان و مطران
ایشان نموده اند
چون جبهه

۴۱
دستور است که در گنبد آواز
لبند نیاید یعنی خندان صدا
در گنبد آید و آن جمع شده
که یاد بود سکوت گویند
همواره صورت بسیار
سماوات

اشیاء از بافت جوئی زیاده
 طریقت دای دلانوال
 شش پیچنی خفشی اولق مخرج
 بادبست ۱۲ طایفه
 قواعد و لفظ

ساز و سامان و نیز توانم
تقارن و سبب

و از بای و بهوی گویندگان صدائی در گیند افلاک نه چپیده که اگر خاموش
 شوند شنوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
 درختان قصبی بر نداشته که اگر با و از پای نشیند بر گما از دستاکنی بازمانند

رباعیات

از مزه پر برکت و نو گشته جهان
بیگانه دل شدند غمهای کهن
هر گوشه لوا می عشرت افزاشته اند
طفلی کنه مجلس وجود آمده است
شهر است که لاله گرم خون میبرد
پانی بکشا بصر صحیح را و به بین

در سج گهر صوت و صد آشته جهان
تا نغمه نورس آشنا گشته جهان
در تن به نغم ترانه جان هشته اند
کامش لبش آب نغمه برداشته اند
از دیده نرگش فسون میزدید
کز شبنم حسن عشق چون میزدید

سخن آرزو دارد که بحبت تعمیر کهنه کاخ خود بجز شهر نور سپور در کام
وزبان خامه کند و از بیم دراز نفسی در مصالح بنائے کار آوردن کوتاهی
میکند اگر شهر داری گل تعریف در آب نگیرد محله داری خود چه با بشرط^{۱۱}

[illegible]

این کتاب در کتابخانه
نویسنده تصدیق شده است
میرزا محمد علی
بنده پیرا طبع شده است
گویند بنای کار آن باشد که
دیوید کردن روانه بخود بنده
معامله بنای کار آن
نویسنده نوی مدتی بنده
در این خود در کام تمام
ایمنی است

1

[illegible]

[illegible]

سحر
 بیخ
 درویشی
 خود را
 زمان
 نقدی
 مظلومان
 که
 و
 جیبی
 اشت
 به
 عشق

(Faint handwritten Persian script)

بدل از ره دیده پیغام ده
 بسودای ایشان چو کوشید جان
 بمغفل را داغ دیوانگیست
 رانج از چشمان جاد و میرس
 فتادند در کفر و صیر و شکست
 ره مایه داران ایمان زنند
 سر تقوی هر که میگردد درو

پیر از بوسه لبهاست و ششام ده
 به بیجانگی رفت دل در میان
 بی حسن باز اریان خانگیست
 ز عابد فریاد هند و میرس
 خدر زنان کمرهای زناز میب
 سحر و ارفقت دل و جان زنند
 از ایشان سر صندل آلود کرد

انما الفت فزانی و وحشت ز دانی و انس گزینی و دلفشینی چه تو انکفت شعر

مگر خاک آدم ازین خاک بود که گردن پیشش ملائک سجود

منو که بخار مایه دار این خاک پاک را کالاساخته بایران و توران پرند
تا در ترکها زفته و آشوب گل کرده مرمت و لعل خراب گیسویه پاک
ویران کنند اگر بشیرگی در دیده کشد آنچه تاحشر از زمین خواهد رست بنیند
فی مثل اگر هم خریطه نوشد آرد بودی بدش بالضروره آبر و بودی نظم

تاریک سال نماند
بغیر یک روز
ایام که بعد از او
فک بابی بود
و بای علت است
شماره سری
نصف نوزاد
شماره و دیگر
دست که احوال

[illegible]

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

چون بر خود جیند از هجر جایافته و میجا هرگاه بجلج نشکلی خود پراخته ابر
 آفتاب بود و آن انداخته آب خضر ازین هم خود را با و نسجد که از گیس فی سبک نگردد

شود نوک مشقب چو زین آب تر ز دل های عمیقین چنان رنگ شود نیار و کشیدن برون آفتاب	از خجالت شود آب آب گس که زنگارگون گشته بهای جو از و عکس خود را بچندین خناب
--	--

سیر باغ و بوستان بصیحت همه یاران و دوستان

زمین سبزه زارش تراوش شبنم رنگی که یاد از نو از شاخ و سپور فروزه
 گمنام به نیشا پور برند و در سایه نسرن اغویان ده بود پشته پشته رنگ حکمت
 شهری در خراسان مخزن فروزه و در آن دایم است
 و سوداران سر و دغو غایمان کل پرور پیافته و آواز بر و از انداخته نفسا
 از حکایت جام نرگس مست و نظرها از مشاهد گونه لاله رنگ بست از

تنومندی اشجار خزان و رطبه خواری از بر مندی خسار بسیار در خود و آرمشوی

درختان نادیده روی خزان رقت شمرید آن سرزمین	همه چون انلهای سپهران جوان پی سجد و شکر سر بر زمین
---	---

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

نور محمد بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم

بوی بیابان در لایق خندان صفات بیک مردار و ملذذات عاده و غیره
یعنی تذکره احوال آنست بافتن خردی نه که این تذکره در کاران
یاد شاه جلالیه علی ای لایق خندان

[illegible]

فہست باکسر دانیال و
نقدی الحکیم

فراست کون میانی
خدا را بکمال است کردن

پادشاه اوراد در هر روز از خود
قدوس منزه افروز

۶۲
از کتاب رساله‌ها

[illegible]

کتابخانه
ایستاد
دانش

و احد
امده ام آن بنیان
بیس ایستان
مدرست ای قلم
از بیجا آید

مفتی از میان

معنی از زبان او بیجا بود
که نه کرده است
چنین گفتن آن که کرده
است ای عزیزان
گفتار خود را راست
آورد و سوزا بعلل خود
من جانم در مقام
ناسیب و منفضای حال
بیکدیگر آتشی بنظر کرد
و این چنین گفت رضوان
و دوست

خود ام ملک کلام مصرع که هر ششم خود تواند که گوید که کیست از بام سخن
 کوس صاحبقرانی بنامش صدا داده و از طلع سیل کلامش
 رنگ بر او هم زبانها افتاده نامه رختان عیارش بفرغیست که از سودا
 از فیض کلام او زبانها استنقید اندیش
 بیاض سحر میا زند و خامه دلیر نمش از نیستان نیست که شیران در آن
 جگر می بازند و اوقافها سبک که تا غایت بران طلم کرده اند
 در الوان عدل میان خود داده و با طبع روانی که نگار نفس
 سوخته خاشیه داری دوست هر جا در سخن استاده سقط فرو نثار
 از بیاری درین بی طاقت شود
 چه سرمایه و که اقم یار که دکان غیب بر کالانهای اولتایند شکش
 ختنی ست و غیبتش بمنی عزل سرانی که هم عشق را مفتون دارد
 حسن را بمنون قصیده گوئی که اگر باد شایان خواهد است که
 نام خود بر تخت زبانها نشاند باید که تحت و بالازد و گوهر بر او نشاند
 لای معیش از بحر لایهوت است و جوهر الفاظش از کان نایست
 انگیزشش فرسوده پرواز او رسانی از دستیاران اندازد

غلام ترشید و در این
 خادم در مقام نظم و در این
 یک کلام است و در این
 بود و طبع و در این
 در این کلام است و در این
 در این کلام است و در این
 در این کلام است و در این

طالع بود و در این
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد
 در وقت قحطی باشد

از خانه بیرون آمد
و رفت به خانه پدری
و در آنجا ماند
تا روزی که پدرش
درگذشت
و او را به خانه
پدرش بردند
و او را به خانه
پدرش بردند
و او را به خانه
پدرش بردند

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار کسی را که شور و شراین باشد معلوم است که نمک نظم را چیت خواهد بود

ب
نقیس و حسن الای
و کینه و در کینه و
چون کینه و یقین و
خام و یقین و خام
ش و یقین و خام
غاصان است و
قبول خاص و عام
مطلب خود است
از دانش و خوی و خوش

[illegible]

نقد و نظر بر کتب ادبی و تاریخی
 و زبان کرون و لغت از
 ویدین اسب ۱۳۳۳ در
 اصطلاح روان کردن
 دلیل بر جبهه معانی از
 حاصل از طبع و عصب
 از کتب تاریخی و ادبی
 و تاریخ و جغرافیا
 از کتب تاریخی و جغرافیا
 از کتب تاریخی و جغرافیا

و ادب و حیا و صبر و تحمل چه مرتبه روزی بتقریبی در حکم و بردباری
 سخن میرفت که اگر پادشاهان برداشت نمیداشتند ایشان را
 حق تعالی بر نمیداشت ما را بر خلق زیادتی از آن داده اند که در زیاد
 کشیدن از ایشان پامی کم نداریم بسیاری تقصیر خردان خریدن انکم
 یابی بزرگ است و بالاخر آن فریه رستین خود نه از ناتوانی است باید دید که
 علاج و رم میشود هیچ وقت نیست که ازین مقوله سخنان رساله ساله نگردد
 و کتاب را آنقدر ورق نیست که طبق غرض آن جوهر گردد و تمام عمر اگر
 کسی زینها گوید همیشه در استدا بود اولی اختتام نماید باین عاخر نزدیک است
 تا درین مهال هر آن که بخواهد بداند میسر بان خلق را بنیمد شاه باو

خاتمه الطبع

درین ایام فرخنده فرجام بمین تایید شیرازه بند دفتر کائنات
 و جامع اوراق کتاب موجودات + نشر نثری رفعت شعر شعری مرتبت
 سفینه نازک خیالی مهال عظیم المثالی + مادی طریق نراکت انگیزی

از سجدات تعالی کس
 فانی بیکر و اندر عید او
 برداشت اول یعنی تحمل
 ست و تانی یعنی رفیع
 بای معرفت و معنی طاقت
 و صبر کردن و مقاومت
 قدرت و پایداری
 در هر تحمل از هر طبع
 زیاده و درین تقویت قدرت
 کس از ایشان ندانم
 ای بسیار تقصیر خود
 خود را بیکر و اندر عید او
 برداشت اول یعنی تحمل
 ست و تانی یعنی رفیع
 بای معرفت و معنی طاقت
 و صبر کردن و مقاومت
 قدرت و پایداری
 در هر تحمل از هر طبع
 زیاده و درین تقویت قدرت
 کس از ایشان ندانم
 ای بسیار تقصیر خود

درین ایام فرخنده فرجام بمین تایید شیرازه بند دفتر کائنات
 و جامع اوراق کتاب موجودات + نشر نثری رفعت شعر شعری مرتبت
 سفینه نازک خیالی مهال عظیم المثالی + مادی طریق نراکت انگیزی

سینه شرملا محمد نور الدین ظهوری ترشیزی + که نبرد قائلق مضامینش
 بر نه چرخ اشتها ظهوری دارد + و مهر بلندی خیالاتش در شش حیات
 دنیا نوری + قصه معانی رفیعش لعلوی نرسیده + که غنای بلند پرازیل
 گردش نگردیده + کند فکر بلند از کنگره استعارش وصل با علی
 مراتب نارسائی + و دهم آسمان پیوند از کلخ نکانش بر زمین عجز
 در حبه سائی + هر کس از شائقان بکیمیائی نسیمایش شاکلی + با وجود
 طبع چند بار رغبت طبع طالبان همچنان باقی + بعد رفع غلاطین
 خواشی در مطبع فیض منش نشی نو لکشور واقع کان پور بسریستی
 عالیجناب راست نهاد منش پراگ نراین صاحب دایم اقبال مالک
 مطبع بار چهار دهم ماه ۱۳۱۲ هجری با اتمام کامل منش به گواندیل صاحب
 عاقل و عینت از یو طبع در پر کشید

خاتمه الطبع ظهوری

۸۲

